



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۷۰
حمل ۱۴۰۴ / مارچ ۲۰۲۵

شماره ۷۰

رهایی واقعی زنان: دگرگونی مناسبات اجتماعی و ساختار سلطه

جواد طیب

دیگری مانند انقلاب، حقوق بشر، دموکراسی و... در حال حاضر انسان در عصر هوش مصنوعی، مهندسی ژنتیک، فناوری‌های نوین، فیزیک ذرات، کشف سیارات دیگر و پیشرفت‌های شگرف در نانو تکنولوژی و فیزیک کوانتومی قرار دارد.

اختراعات را پشت سر گذاشته ایم: از پیدایش زبان و نوشتار، زراعت و دامداری، اختراع چرخ، شهرنشینی و تمدن‌های بزرگ تا دوران رنسانس و انقلاب صنعتی در قرون 18 و 19، از اختراع برق و ماشین بخار، نظریه داروین، پیشرفت‌های عظیم علوم زیستی در قرن بیستم، تا دستاوردهای

اگر در گذشته تناقضات زیستی ما به دلیل جهل و سطح پایین پیشرفت، به عدم شناخت درست از نقطه قوت‌های انسانی و بیگانگی انسان از خود و پدیده‌های اطرافش بر می‌گشت، امروزه وضعیت دست‌کم در ظاهر امر چنین نیست. در دنیای امروز ما خیلی از

ادامه در صفحه ۲



در این شماره: هشت مارچ میراث مبارزاتی طبقه کارگر... (صفحه ۶) | دلایل تاریخی و مادی ستم بر زنان و تداوم آن (صفحه ۸) | زنان در چنگال اختاپوت‌های تمدن و دین (صفحه ۱۱) میزگرد نشریه سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت حاضر... (صفحه ۱۵) | زنان در جامعه سنتی مذهب‌زده... (صفحه ۲۴) | افسانه بکارت (صفحه ۲۶) | زن و انقلاب... (صفحه ۲۹) | بررسی چند قطبی... (صفحه ۳۲) | سخنرانی کبرا سلطانی... (صفحه ۳۵) | سخنرانی سامعه ولید... (صفحه ۳۸) | به پیشواز روز جهانی زن (صفحه ۴۰)

رهایی واقعی زنان:

به علاوه، ما توانسته‌ایم در عرصه‌های مختلف از جمله ابرکامپیوترها و تحولات صنعتی در زمینه‌های بیولوژیکی دستاوردهای بزرگی کسب کنیم.

اما با این حال، در شرایطی که انسان‌ها تا این اندازه در علم و تکنولوژی پیشرفت کرده‌اند، همچنان شاهد این هستیم که بیش از نیمی از جمعیت جهان تحت عنوان زن، حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا به عنوان موجوداتی ضعیف، ناتوان و جنس دوم به حساب می‌آیند؛ موجوداتی که متأسفانه در نگاه غالب، هم‌سطح و هم‌تراز با مردان به رسمیت شناخته نمی‌شوند و در بسیاری از موارد همچنان قابل کنترل و سرکوب محاسبه می‌شوند. این وضعیت اساساً تداوم سلطه‌گری تاریخی ای است که ریشه در نظام‌های اقتصادی و اجتماعی-طبقاتی دارد و نشانگر ابعاد بی‌عدالتی‌های عمیق‌تری است که باید در مقابل آن ایستاد و آن را تغییر داد. هشتم مارچ روز همبستگی همهٔ بشریت مبارز برای برابری و جدال و اعتراض نسبت به این تناقض زیستی ای است که کل انسان‌های برابری‌خواه، کل جهان نابرابری را که بر پایهٔ سلطه

طبقاتی و اشکال ستم اجتماعی استوار است، به مصاف می‌طلبد.

همان‌گونه که اعتراض اول ماه می نماد مبارزهٔ کل کارگران علیه کل سرمایه، استثمار و بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌داری است، هشتم مارچ نیز نه فقط روزی برای یادآوری مبارزات زنان، بلکه به طور کلی میدان پیکار و مقاومت علیه ساختارهای اجتماعی و اقتصادی ای است که طبقات حاکم در هر دوره برای حفظ منافع خود از آن بهره می‌برند.

جوهر و بنیان حقیقی هشتم مارچ در واقع اعتراض علیه نابرابری‌های بنیادین و ساختاری جامعه است. ستم‌کشی زنان مسألهٔ جزئی و خاص نیست، بلکه مسأله‌ای است که در پیوندی تنگاتنگ با مسایل کل انسان‌ها قرار دارد و به‌عنوان یکی از جنبه‌های اساسی تضادهای طبقاتی و اجتماعی امروزین مطرح است. این روز همانند روز اول ماه می که نماد مبارزهٔ طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری، ستم و استثمار است، به هیچ‌وجه محدود به مسألهٔ جنسیت نمی‌شود، بلکه در واقع نمایانگر یک پیکار طبقاتی است که تمامی انسان‌های ستم‌دیده و فرودست در برابر ساختارهای سلطه‌گرانه و استثمارگری که توسط طبقات حاکم اعمال می‌شود، به خیابان‌ها می‌آیند.

هشتم مارچ در نهایت نماد مبارزهٔ جهانی همهٔ انسان‌های برابری‌خواه است که فقط به مسأله زنان محدود نمانده، بلکه بیانگر مبارزه‌ای گسترده برای آزادی، برابری و

رهایی از استثمار و ستم در هر شکل و ابعادی است. این روز یادآور این حقیقت است که تحقق عدالت اجتماعی بدون تغییر بنیادین در ساختارهای استثمارگرانهٔ نظام‌های اقتصادی و اجتماعی ممکن نیست. در واقع، ساختارهای سلطه‌گرانه‌ای که از روابط تولید و بازتولید ستم و نابرابری

ادامه در صفحه ۳

"اشکال مختلف مالکیت و

شرایط هستی اجتماعی را

روبنای جامعی از انواع

احساس‌ها و پندارها و شیوه

های ویژهٔ تفکر و جهان بینی

پوشانده است. مجموع طبقه

تمام روبنا را بر پایهٔ شرایط

مادی خود و مناسبات وابسته

به آن ایجاد می‌کند و به آن

شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لئوی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

رهایی واقعی زنان:

بهره‌برداری می‌کنند، باید دگرگون شوند تا تمامی انسان‌ها در حقوق، فرصت‌ها و همه شئون زنده‌گی به‌طور برابر قرار گیرند. مبارزه برای رهایی زنان در نهایت بخشی از مبارزه طبقاتی است که در آن کل انسان‌ها علیه نظام‌های اقتصادی و اجتماعی که اساس‌گذار استثمار و نابرابری‌اند، ایستاده‌اند. این مبارزه، مبارزه‌ای برای برقراری یک جامعه عادلانه، برابر و بدون استثمار و ستم است.

آنچه که متأسفانه امروزه معمول شده است در این روز بیشتر به فرودستی زنان نسبت به مردان پرداخته می‌شود، در حالی که اکثریت مردان نیز در دنیای خود از زنده‌گی به اصطلاح گل و گلزار، بهره‌ای ندارند. این نگاه سطحی که به جای تحلیل دقیق وضعیت و مناسبات اجتماعی، تنها به تقابل میان زن و مرد توجه می‌کند؛ نهایتاً باعث می‌شود که مبارزه واقعی در میدان عمل به سوی یک تضاد و تقابل غیر ضروری میان دو جنسیت پیش برود. در حالی که اگر ریشه‌ها و عوامل بازتولید این بی‌عدالتی‌ها را در ساختار نظام و مناسبات حاکم جستجو کنیم، خواهیم دید که امروزه بیش از پیش تمامی عرصه‌های زنده‌گی انسانی تحت سلطه سرمایه است. در این شرایط،

مبارزه علیه همه اشکال ستم اجتماعی از جمله ستم بر زنان نیز در نهایت به پیکار طبقاتی تبدیل می‌شود. مبارزه‌ای که نه تنها در سطح فردی یا جنسیتی، بلکه در سطح ساختار اقتصادی و اجتماعی برای تغییر بنیادین نظم حاکم و ایجاد یک دنیای عادلانه و برابر منتهی می‌شود.

سیستم انسان ستیز سرمایه‌داری نه تنها زنان را تحت ستم قرار می‌دهد، که تمامی طبقات فرودست را در حلقه‌ای از استثمار، بی‌عدالتی و اشکال ستم اجتماعی گرفتار می‌کند. بنابراین، مبارزه برای برابری جنسیتی در حقیقت بخشی از پیکار طبقاتی و مبارزه وسیع برضد کل نظام سرمایه‌داری است. این مبارزه باید به طور یکپارچه و از دیدگاه طبقاتی پیگیری شود، چرا که تنها در این صورت است که می‌توان از تمامی اشکال ستم از جمله ستم بر زنان رهایی یافت.

مسأله دیگری که در امر رهایی زنان در افغانستان و کشورهای مشابه، یعنی جایی که نیروهای اسلام سیاسی بر سر قدرت قرار دارند نزد اکثریت فعالان جنبش‌های اجتماعی به وضوح نمایان است، این است که مذهب، فرهنگ واپس‌گرا و در مجموع مناسبات اجتماعی سنتی به‌طور بی‌وقفه مورد تأکید قرار می‌گیرند، در حالی که تولید و بازتولید سیستماتیک ستم اجتماعی بر زنان در قالب مناسبات «مدرن» و به‌ویژه در وجه تولید سرمایه‌داری نادیده گرفته می‌شود. در این هیچ شکی نیست که مذهب و فرهنگ واپس‌گرا، به همراه مناسبات

پوسیده و کهنه، نه تنها زنان را به‌عنوان موجوداتی درجه دوم و جزء مایملک مردان می‌شناسد، بل شکل‌های ستم اجتماعی را در اشکالی بسیار وحشیانه، نفرت‌انگیز و غیرانسانی به آنها تحمیل نیز می‌کنند. اما اصل موضوع این است که اگر دین و مذهب امروزی از کانتکست پروژه‌های صنعتی و کالایی دولت‌های سرمایه‌داری بیرون کشیده شود، هر چند که ممکن در ظاهر پوسته سخت، زمخت و قدیمی داشته باشد، اما به یقین در برابر حقیقت و حقانیت برابری انسانی میان زن و مرد دوام چندانی نخواهد آورد. حایز اهمیت است که همینجا تأکید کنم که منظور من از بیان این نکته هرگز و به هیچ صورت به معنی نرمش، انعطاف یا تساهل در برابر این پدیده‌های باستانی که امروزه به حکم مناسبات سرمایه‌داری جهانی تولید و بازتولید می‌شوند نیست. این پدیده‌های قرون وسطایی نه تنها بر شانه‌های

ادامه در صفحه ۴

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان د کارگرانو او

زیارا ایستونکو غږ دی،

راشی د هر راح طبقاتی جبر

پر ضد دغه غږ لا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پپوستون!

رهایی واقعی زنان:

صدها میلیون انسان در کشورهای مختلف فشار می‌آورند، بلکه با قساوت و شقاوت تمام به استثمار و ستم بر همه، به خصوص زنان، ادامه می‌دهند. به‌ویژه در افغانستان که در حال حاضر، تروریست‌های جهانی دوباره در قدرت قرار گرفته‌اند و نیمی از جامعه را تحت عنوان «زن» نه اینکه هیچ‌گونه حق و حقوقی برای شان قایل نیستند، که به شکل ساختاری تلاش می‌کنند تا زنان حتی به‌عنوان انسان هم در عرصه‌ها و زمینه‌های اجتماعی به حساب نیایند.

به باور من در افغانستان و کشورهای همانند، نقد بی‌محابا به مذهب، فرهنگ واپس‌گرا و تمام اعتقادات کهن، همراه با نقد پایه‌های مادی‌ای که این باورهای عتیقه را در این قرن بیست و یکم هنوز پابرجا نگه می‌دارد، از نخستین گام‌های ضروری و تعیین‌کننده هر مبارزه و تلاشی است؛ اما باید توجه داشت که نقد صرف و آن هم مکانیکی و سطحی از دین نه تنها که خراشی به اصل مساله وارد نمی‌کند که اساساً قادر به تحلیل ریشه‌ای ستم اجتماعی نبوده و نتیجتاً ناتوان از توضیح تولید و بازتولید ستم بر زنان در اشکال معاصر آن نیز است. ستم بر زنان به موازات ستم طبقاتی و پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید شکل گرفت و همچنان در طول تاریخ، هر وجه از وجه‌های تولید به نوبه خود

اشکال جدیدی از ستم اجتماعی را بر زنان تحمیل کرده است. دگرگونی این وضعیت در افغانستان با توهم به قدرت‌های جهانی، نهادهای متصل به آنها و با آرزوهای غیرواقعی و بی‌پایه و امید بستن به جبهه‌ها و کنفرانس‌های مختلف که در اینجا و آنجا تحت عناوین مختلف برگزار می‌گردند و در آن همایش‌ها و مجامع از جمله فقط تغییر شکل و ساختار حکومت و دولت یا تغییر نام و پرچم از سوی جناح‌های به شدت راست و ناسیونالیستی مطرح می‌گردد، هیچ‌گاه به راه‌حل واقعی برای رهایی زنان از مجموعه ستم‌های اجتماعی منجر نشده و نمی‌شود. در واقع، این‌گونه پیشنهادات نه تنها تغییرات بنیادینی در مناسبات اجتماعی ایجاد نمی‌کنند، که انسان‌ها را از یک نوع آزار و ستم به اشکال دیگری از پیدادگری و استثمار می‌رانند.

متن سخنرانی سامعه...

متأسفانه در جامعه مردسالار، سنتی، مذهبی و محافظه‌کار افغانستان اکثراً این مبارزات نادیده گرفته شده و کمتر حرفی از مقاومت زنان زده می‌شود. از روزی که طالبان دوباره به قدرت رسیدند زنان به جاده‌ها آمده و بدون هراس خواسته‌های خود را مطرح کردند. باوجود سرکوب و وحشیانه طالبان، زنان سعی می‌کنند تا به اشکال مختلف پیکار را خود علیه طالبان به پیش ببرند. زنان افغانستان تا کنون به اعتراضات خود در مکان‌های بسته و برگزاری جلسات مخفی

ادامه می‌دهند. هرچند جنبش زنان در افغانستان، یک جنبش خودجوش است و از تجربه مبارزاتی پُرباری برخوردار نیست، ولی جنبش اعتراضی زنان اولین شیپور اعتراض و ایستاده‌گی در مقابل قوانین عصرحجری طالبان را به صدا در آورد. در نتیجه این اعتراضات بود که نیروهای مترقی جهان متوجه اعمال ستم و اپارتاید جنسی بر زنان افغانستان توسط رژیم طالبان شدند جنبش اعتراضی زنان نستوه باعث شد تا حامیان امارت اسلامی طالبان هم زیر فشار افکار عمومی جوامع شان، جرئت به رسمیت شناختن حاکمیت عصر حجری طالبان را ننمایند.

اظهارات زنان زندانی و بازگو کردن داستان‌های شکنجه و آزار و اذیت جنسی آنان در زندان‌های طالبان، تابوهای حاکم بر جامعه را درهم درید. این زنان جسارت کردند، علیه ارزش‌های سنتی جامعه بایستند و از جنایاتی که بر آنان روا شده بود، بگویند. آنان با این عمل خود ماهیت جنایتکارانه این گروه قرون وسطایی را بیشتر برملا ساختند.

بخش مهم دیگر از کار و مبارزه مهم امروزی زنان در افغانستان ایجاد و سازمان‌دهی کورس‌های مخفی خانه‌گی است که برای دانش آموزان دختر بالای صنف ششم و دخترانی که از آموزش و تحصیل رشته‌های مختلف بازمانده‌اند می‌باشد. این مکان‌های آموزشی هم به همت زنان مبارز سازمان‌های انقلابی و پیشرو و هم توسط آن‌ده زنان و مردانی که

ادامه در صفحه ۵

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

زنان در چنگال...

اغلب موارد به گونه‌ی غیرعمدی و نا آگاهانه جلو رشد زنان گرفته می‌شود و زمینه‌های مورد نیاز برای ابراز وجود و خودنمایی برای آنان فراهم نمی‌گردد. چنانکه در کمیته‌ها و مجامع و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری - از آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان گرفته تا چین و جاپان و روسیه و ایران و پاکستان و هندوستان - حضور پررنگ و مؤثر زنان ملموس نیست و زنان در این تشکلات نقش قاطع و تعیین‌کننده‌ی ندارند. هرچند زنان کارگر در شرایط و محیط کار همواره نسبت به مردان حساس‌تر و هوشمندتر بوده‌اند اما این ویژگی بارز آنان در بسا موارد از سوی اتحادیه‌های کارگری - چه رسد به کارفرمایان - جدی گرفته نشده است. و اما در کشور آفت زده و بلاکشیده‌ی بی‌نام افغانستان که هیچ یک از جوانب زنده‌گی اجتماعی مردم هنوز شکل عادی و متعارف به خود نگرفته است طبقه کارگر و به خصوص زنان کارگر و زنان در مجموع در تشتت و سر درگمی عمیق و اندوهباری به سر می‌برند و نتوانسته‌اند به مثابه جنبش‌های اجتماعی مؤثری به میدان بیایند.

از آنچه تاکنون گفتیم می‌توان به این نتیجه رسید که پدیده شوم مردسالاری و زن ستیزی نه تنها در متن و هیکل همه‌گانی جوامع مبتنی بر نابرابری اقتصادی و طبقاتی بلکه متأسفانه در تاروپود جنبش‌های روشنفکری و روشنگری و اتحادیه‌ها و احزاب و تشکلات کارگری و سوسیالیستی نیز

موجود بوده و ایجاب می‌نماید تا علیه آن مبارزه جدی و سازنده‌ی بی‌راه افتد.

در پایان باید افزود که یگانه راه زدودن و ریشه کن کردن این پدیده ننگین و زشت همانا رشد و گسترش مبارزه متشکل، مستمر و برنامه ریزی شده طبقاتی در جانب‌داری از منافع و آرمانها و مطالبات کوتاه‌مدت و درازمدت طبقه دوران ساز و بالقوه نیرومند و متشکل و آینده ساز کارگر می‌باشد که بایستی همزمان در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به راه افزیده از تحقق بخشیدن به کوچکترین خواسته‌های کارگران گرفته تا رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم مارکسی و کارگری را که کارل مارکس آن را به حق قلمرو آزادی و برابری انسان‌ها می‌داند در بر گیرد. چنانکه کلارا زکن مدافع فعال و فداکار حقوق زنان و یکی از طراحان و بنیانگذاران هشتم مارچ طی سخنرانی خویش در کنگره انترناسیونال دوم در سال ۱۸۸۹ با تأکید روی این حقیقت گفته است: «رهایی زنان به مانند رهایی تمام بشریت تنها بسته‌گی به آزادی کار از سرمایه دارد. تنها در جامعه سوسیالیستی است که زنان کارگر به مثابه جزئی از کل طبقه کارگر، به‌طور کامل از حقوق انسانی خود برخوردار می‌شوند.»

خلاصه کلام اینکه، آزادی واقعی زنان در گرو آزادی کل افراد جامعه بشری است که به جز در نظام سوسیالیستی واقعاً کارگری در هیچ نظام دیگری متصور و قابل دسترس نیست.

زنده باد سوسیالیسم کارگری!

متن سخنرانی سامعه...

متعهد به همکاری و کمک به جوانان و زنان استند، ایجاد گردیده است.

ما باور داریم که نسل نو در جریان این تلاطمات سیاسی و اجتماعی راه خودشان را می‌یابند و از دل این حرکت‌ها و فعالیت‌های زنان در افغانستان و منطقه، جنبشی سر بلند خواهد کرد که بساط بی‌عدالتی و تبعیض و ستمی را که امروز سیستم سرمایه‌داری برای تأمین منافع اقتصادی و استراتژیک خویش با استفاده از عقبمانده‌ترین ابزارها که همانا گروه‌های تروریست طراحی شده‌ای چون طالبان، جهادیون، داعشی، القاعده و سایر خود فروخته‌گان مزدور در منطقه و جهان ایجاد کرده است بر خواهد چید و اختیار مردم را به خود مردم بر خواهد گشتاند.

به امید یک افغانستان و منطقه‌ای آزاد و عاری از هر نوع تبعیض و نابرابری.

زنده باد جنبش آزادی و برابری خواهی و مقاومت زنان در سراسر جهان!

فرخنده باد ۸ مارچ روز تجدید پیمان برای داشتن یک جهان بهتر!



هشت مارچ میراث مبارزاتی طبقه کارگر جهانی

رحمانی پیکار جو

روز و هر ساعت از این بی حقوق ترین و ستمکش ترین بخش جامعه مان با قساوت تمام قربانی می گیرد.

در این راستا از همه نیروهای آزادی خواه و برابری طلب و فعالان جنبش کارگری و جنبش زنان توقع می رود که صادقانه دست به هم داده صف مبارزاتی خود شان را برای ایستاده گی در برابر زدو بند های خائنانه ارتجاع قومی / مذهبی و حامیان امپریالیست شان و مبارزه علیه نابرابری و اپارتاید جنسی آماده سازند و خواست سیکولاریسم و دفاع از حقوق زنان را در محراق خواست های عاجل شان قرار دهند. نقش زنان در این حرکت و تحقق مطالبات آنان انکار ناپذیر است زیرا که هیچ جنبشی بدون حضور اجتماعی زنان به ثمر نخواهد رسید. این آرمان والا تنها با حضور زنان در همه عرصه های مبارزه و جدال طبقاتی ممکن می گردد. زیرا همان گونه که سرمایه داری در روند پیدایش خود ناگزیر از رشد تضادهای درونی خویش و به وجود آوردن گورکنان طبقاتیش بوده است، در مورد زنان نیز دچار یک چنین تضاد اجتناب ناپذیری می باشد. زن آزاد شده از روابط برده گی در خانه و خانواده دیگر برده سر به زیر سرمایه باقی نخواهد ماند. به آرزوی جهانی که در آن جنسیت چیزی بیشتر از یک مفهوم بیولوژیک نبوده و از تمایز

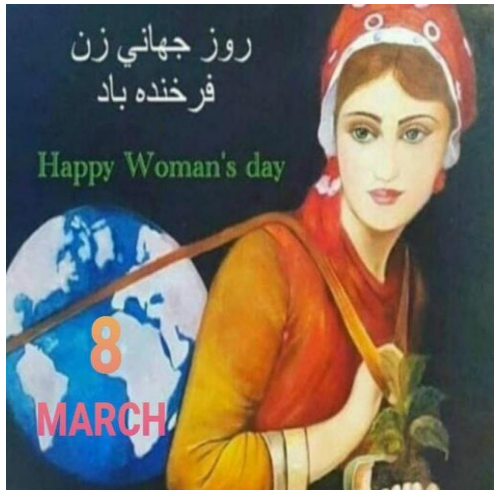
مرد ستم دیده افغانستان تحمیل شد، مگر نه تنها در وضعیت ناهنجار و رقتبار مرد و زن این سرزمین و به ویژه زنان مظلوم و محروم آن بهبود قابل یاد آوری بی رونما نگردید بلکه پی آمدی جز به قدرت رساندن و برپایی متحجرتترین و زن ستیزترین رژیم که در تاریخ این سرزمین منحصر به فرد و بی نظیر است، در پی نداشت و ناگفته پیداست که این امر به خودی خود بیانگر همسویی تروریسم اسلامی و امپریالیسم امریکا و تداوم استراتژی به خدمت گماردن این نیروی دهشتگر در جهت اهداف و منافع درازمدت امپریالیسم امریکا و شرکایش در این منطقه حساس و با اهمیت بوده می تواند.

امسال در حالی به استقبال این روز خجسته و پرافتخار می شتابیم که با وجود سپری شدن سه سال و اندی از روی کار آمدن دوباره طالبان و برقراری رژیم امارت اسلامی - قومی که در نتیجه توافق ننگین دوحه و با شعارهای عامه پسند تأمین امنیت سراسری و استقلال و پایان دادن به "اشغال" و جنگ برگردیده مردم تحمیل شد، نه تنها در وضعیت ناهنجار و رقتبار مردم رنج دیده مان و به ویژه زنان مظلوم و محروم کوچک ترین بهبودی رونما نگردیده است بلکه این ستم و محرومیت در اشکالی به مراتب زشت تر و شنیعتر و گسترده تر از قبل همچنان ادامه دارد و هر

هشت مارچ به مثابه میراث مبارزاتی طبقه کارگر جهانی و به ویژه کارگر زنان شجاع و مبارز امریکا و پیشوایان جنبش های کارگری سوسیال فمنیستی در سراسر جهان و به خصوص ابرزنانی چون کلارا زتکین سوسیال فمنیست پرآوازه آلمانی، رزالگزامبورگ لهستانی، اینسا ارماند فرانسوی، الکساندرا کولنتای روسی، بتی فریدان آمریکایی و مردان سوسیال فمنیستی چون اگوست بیل آلمانی و دیگران، یاد آور حق طلبی های فداکارانه کارگران اعم از زن و مرد و مبارزات خسته گی ناپذیر آنان و همچنان یاد آوردست آوردهای درخشان و ارجمند آنان در راستای مبارزه به خاطر به دست آوردن حقوق و آزادی هایشان و تدارک و سازمان دهی همبسته گی جهانی طبقه کارگر، و مایه فخر و مباهات مارکسیست ها در عصر حاضر می باشد.

و اما در وحشت سرایی به نام افغانستان ما در حالی به پیشواز این روز تاریخی و پرافتخار به پا می ایستیم که دوده حضور هیولا گونه نظامی و سیاسی نیروهای امپریالیستی «ناتو» تحت نام "نیروهای نجات بخش جامعه جهانی" و استقرار فاسدترین رژیم اسلامی - قومی که با برجسپای پرزرق و برق دموکراسی و تأمین آزادی زنان و رفاه عمومی و پایان دادن به "تروریسم" و جنگ بر شانه های

آزادی جامعه و تأکید بر این که مبارزه برای آزادی زنان از مسیر مبارزه طبقاتی ممکن است، ادامه یافت. برنامه با صرف غذا و برنامه موسیقی در فضای بسیار گرم و صمیمی پایان یافت.



**امر رهایی و آزادی
بدون سازمانیابی،
تشکل پذیری طبقه
کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری
میسر نیست. به پیش در
راه ایجاد یک چنین
گردانی!**



در اخیر یک بار دیگر مراتب بهترین شاد باشها را به این مناسبت فرخنده به پیشگاه همه زنان ستمدیده افغانستان، منطقه و جهان ابراز داشته پیروزیهای هرچه بیشترشان را آرزو می‌نمایم.

زنده باد زنان آزاده و آزاداندیش در
افغانستان و جهان!

گرامیداشت از روز جهانی زن در اسلو

به تاریخ اول مارچ ۲۰۲۵ با اشتراک سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان، شورای همبستگی با مبارزات انقلابی مردم ایران، مرکز پناهجویان افغانستانی، گروه شرق میانه و کمیته مبارزاتی فعالین ضدامپریالیسم در ناروی از روز زن تجلیل به عمل آمد.



برنامه با پخش سرود انترناسیونال آغاز و با صحبت‌هایی حول دلایل ستم بر زنان، نقش و اهمیت سوسیالیسم در رهایی زنان از ستم مضاعف جنسی و طبقاتی، و آزادی زنان به‌عنوان پیش شرطی برای

هشت مارچ میراث...

جنسیتی و رجحان یکی بر دیگری خبری نباشد.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد برای نیل به اهداف و آرمانهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه و پایان دادن به خشونت - های مردسالارانه علیه زنان و رفع ستم جنسیتی بر آنان راه دراز و پر پیچ و خمی در پیش رویمان قرار دارد که باید آن را طی نماییم و این راه از سنگلاخ مبارزه طبقاتی علیه انگل صفتان سرمایه دار و خاززار باورهای خرافاتی و دینمدار قرون وسطایی که همواره حامی و نگهبان منافع آزمندانۀ آنان و مشروعیت بخش ستم بر زن بوده است میگذرد و طی نمودن آن عزم و اراده آهنین می‌طلبد.

لذا با تأکید روی این نکته که هشتم مارچ میراث بلافصل و پر افتخار مبارزات خسته‌گی ناپذیر و فدا کارانه جنبشها و فعالین سوسیالیستی جهان بوده و در بستر مبارزات طبقاتی از جانب احزاب و فعالین سیاسی طبقه دوران ساز کارگر مطرح و به پیش برده شده است، از همه زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب توقع می‌رود تا خود را مکلف به پیگیری این راه دشوار گذار و پر افتخار دانسته و برای راه اندازی و سازمانیابی چنین جنبشی و در راستای رهایی زنان از ستم جنسی با تمام نیرو تلاش و پیکار نمایند و برای تحقق این امر شریف و انسانی دست به هم داده و در صفوفی هرچه رزمنده تر و فشرده به سوی قله‌های پیروزی گام گذارند.

دلایل تاریخی و مادی ستم بر زنان و تداوم آن

خلاصه‌یی از مقاله "مردسالاری از گذشته های دور تا امروز"

فهم آزاد

باشد، و مبارزه برای تصاحب آن، کنترل بر فعالیت تولیدی و تولیدمثل زن‌ها را ضروری می‌ساخت. مردان به دلیل نقش قبلی شان در تولید، توانستند ارزش اضافی تولید شده را در کنترل شان در آورند و از آن طریق به طبقات حاکم تکامل یابند. نخستین تقسیم کار نقش مرکزی در ایجاد و شکل بخشیدن به طبقه حاکمه داشت. کار اجتماعی پیشین زنان، جمع آوری خوراک، کشاورزی و مواظبت و مراقبت از امور خانه به کار خصوصی در خدمت خانواده تغییر شکل داد. در نتیجه تضاد میان مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی یک نهاد اجتماعی کوچک، که امروز ما آن را خانواده می‌نامیم، با دگرگونی «خانواده یارگیر» و تکامل آن به یک بنیاد پا برجاستر، شکل گرفت. خانواده یارگیر دایمی شد و باعث محدودیت جنسی برای زنان گردید. با مسلط شدن این شکل از سازمان اجتماعی، قوانین و قواعدی به اجرا در آمدند که همه باعث تضعیف هرچه بیشتر موقعیت اجتماعی زنان گردیده و سرانجام زنان از داشتن حق برابر با مردان محروم گردیدند. یکتاهم‌سری همچنین تقسیم‌کار بر اساس جنس را بنیاد گذاشت، این تقسیم‌کار جدید، خصوصی سازی کارخانه‌گی در واحد انفرادی خانواده را در پی داشت. با شکل گیری نظام برده‌داری این ستم‌گری عمق و پهنای دیگری یافت، زنان برده به شکل واقعاً غیرانسانی مورد ستم و بهره‌کشی

مردان می‌شود. با تکامل وسایل تولید و همپا با آن با رشد و افزایش محصول اضافی تعدادی از افراد اجتماع در تقابل با نرم‌های مسلط قبلی، ادعای کنترل مستقیم بر مالکیت جمعی و تصاحب محصول اضافی را نمودند. این افراد که نوعی از مالکیت خصوصی را در کنترل داشتند در تخصیص با اکثریت اعضای جمعیت‌های خویشاوند قرار گرفتند. این مبارزه و تقابل هنوز به معنی واقعی کلمه مبارزه طبقاتی نبود، بلکه درست آغاز زایش یا پدید آمدن جامعه طبقاتی بود. این تحول در رابطه تولید، باعث تجزیه جمعیت‌های خویشاوند به گروه‌های کوچکتر شد و در نتیجه جمعیت‌های خویشاوند جایشان را به خانواده‌های پدرسالار واگذار کردند. سرانجام در طی این پروسه زنان به‌طور سیستماتیک مورد ستم قرار گرفتند و یکتاهم‌سری به‌عنوان یگانه شیوه زنده‌گی مشترک به آن‌ها تحمیل گردید.

ستم سیستماتیک اجتماعی بر زنان بر مبنای جنس، نتیجه مبارزه بین مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی و پیروزی آخری بر اولی بوده است. در نتیجه این ستم اجتماعی، نتنها زنان از ادعای داشتن حق برابر در تولید جمعی اجتماعی محروم گشتند، بلکه نقش آن‌ها در کنترل تولیدی که خود در آن سهم بودند، نیز انکار شد. این ستم اجتماعی، فقط در جایی می‌توانست گسترش یابد که در آنجا طی پروسه طولانی‌یی مازاد تولید انباشت شده

در طول تاریخ تکامل جوامع انسانی تولید مثل نقش اساسی‌یی در شکل‌گیری تقسیم کار داشته است که در آغاز به هیچ وجه ستمگرانه نبوده است، زیرا که زنان و مردان سهم برابری در امور جوامع شان داشته‌اند. در یک پروسه طولانی و با گسترش نیروهای مولده از یک جانب و نقش افراد در تولید اجتماعی از جانب دیگر و همچنین تولید اضافه ارزش، نه به خودی خود نقش زنان در تولیدمثل، عنصر مرکزی‌یی در دگرگون شدن تقسیم کار به یک رابطه ستمگرانه بوده است. ستم اجتماعی سیستماتیک علیه زنان پیوند ناگسستنی‌یی با موجودیت جوامع طبقاتی دارد و محصول مستقیم تکامل مالکیت خصوصی و تجزیه طبقاتی جامعه است، چیزی که باعث انکار حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برابر زنان با

انتشار منظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

در گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشریه را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

دلایل تاریخی و مادی...

اقتصادی- جنسی قرار می‌گرفتند و از حق تشکیل خانواده محروم بودند و فرزندان آن‌ها الزاماً جزء مالکیت اربابان شان محسوب می‌شدند. بعد از فروپاشی عهد باستان، فئودالیسم با نابودی برده‌داری و شیوه تولید آن و از طریق دگرگونی خانواده رعیتی به یک نهاد تولیدی، نقش مهمی در سوق جامعه به جلو ادا نمود که در نتیجه شکل ستم بر زنان نیز تغییر نمود؛ برای زنان طبقات حاکم وظیفه پیشبرد امور خانه به مواظبت و مراقبت از خدام و حشم تغییر شکل داد، که از لحاظ اقتصادی اهمیت چندانی در اقتصاد خانواده نداشتند. برای زنان رعیت اما، خانواده بنیادی‌ترین نهاد تولیدی به شمار می‌رفت، همه اعضای آن مشترکاً روی زمین کار می‌کردند تا حداقل معیشت برای خود و سود برای ارباب را تولید کنند. اما با وجود این، محرومیت زنان از داشتن حق کنترل یکسان بالای مازاد تولید و حداقل معیشت در گذشته، نتوانست به‌وسیله رعایا ملغا شود. تفکر و ایدیولوژی ارباب فئودال که به‌وسیله کلیسا ساخته و پرداخته می‌شد، زنان را به‌عنوان مخلوق درجه دوم و تابع مرد قرار داد.

در عرصه اقتصادی زنان رعیت به‌عنوان مایملک فئودال به شمار می‌رفتند، به این ترتیب برده‌داری به‌شکل خصوصی در چارچوب خانواده ابقا شد که خود فاکتور مادی تعیین‌کننده‌ی در تداوم ستم بر توده زنان رعیت بود. چنانچه مارکس می‌گوید: «خانواده نوین نتنها نطفه برده‌گی (Servitus) بلکه نطفه سرواژ را نیز در

خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است. و در خود به‌صورت مینیاتور، شامل تمام تناقص‌هایی است که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می‌یابد.» (۱)

مارکس در نقل قول یاد شده به بررسی نقش خانواده در شکل‌گیری روابط اجتماعی و اقتصادی در جوامع اولیه می‌پردازد. او در این جمله اشاره می‌کند که خانواده به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، نه تنها زمینه‌ساز برده‌داری (Servitus) است بلکه همچنین سرواژ (روابط فئودالی) را در خود دارد. او استدلال می‌کند که خانواده از ابتدا با فعالیت‌های کشاورزی و تولید مرتبط بوده و در خود تناقض‌هایی را پرورش داده که بعدها در سطح جامعه و دولت به شکل گسترده‌تری تکامل یافته‌اند.

مارکس خانواده را به‌عنوان یک واحد کوچک اجتماعی می‌بیند که در آن روابط قدرت، تقسیم کار و نابرابری‌های اجتماعی به‌صورت مینیاتوری وجود دارد. این ساختارها و تناقض‌ها بعدها در سطح کلان‌تر جامعه، مانند نظام‌های اقتصادی و سیاسی، بازتولید و تقویت می‌شوند. به عبارت دیگر، خانواده به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، نه تنها بازتاب‌دهنده روابط اقتصادی و اجتماعی جامعه است، بلکه در شکل‌گیری و تداوم این روابط نیز نقش دارد.

این ایده بخشی از تحلیل مارکس درباره نقش نهادهای اجتماعی در تکامل تاریخی جوامع و ارتباط آن‌ها با نظام‌های اقتصادی است. او معتقد بود که نهادهایی مانند خانواده، مذهب و دولت ابزارهایی هستند که روابط طبقاتی و سلطه اقتصادی را تثبیت و بازتولید می‌کنند.

ادامه در صفحه ۱۰

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د زببناک گرو او زببناک شوونکو طبقو تر منح، د محکومو او حاکمو طبقو تر منح، د تولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه خای ته رسبدلی ده چی زببناک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای زببناک‌گری او ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی توله تولنه د تل لپاره د زببناک او ستم له قبد نه وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده‌ها است.
(کارل مارکس)**

دلایل تاریخی و مادی...

با گسترش نظام سرمایه داری و شیوه تولید آن، رعایا به اجبار از مزارع و زمین های اربابان شان رانده شدند که این مسأله باعث ایجاد و پیدایش طبقه کارگر گردید. هرچند که گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در همه جا یکسان نبوده و به شکل بریتانیا عمل نکرده است، اما در اشکال عمومی تر تأثیر آن ها بر کاراکتر خانواده به طور عموم یکسان بوده است. سرمایه داری به دلیل نیازهای خودش بند و زنجیر های تنیده شده را از هم گسیخت و باعث رواج اشکال باز زنده گی مشترک گردید، چیزی که منجر به افزایش بی رویه جمعیت شد. این بعدها بود که حکومت سرمایه داری به بخش بزرگی از جمعیت، حق قانونی رابطه جنسی آنها فقط در شکل تحمیل ازدواج بورژوائی (یکتاهمسری) را داد. سرمایه داری صنعتی شیوه تولید انسانی را دگرگون ساخت و بدین ترتیب ستم بر زنان نیز شکل و فرم تازه ای به خودش گرفت. خانواده دیگر واحد اصلی تولید را نمی ساخت. خانواده های کارگری حداقل معیشت شان را دیگر خود تولید نمی کردند و ابزار تولید هم دیگر در تصاحب آنها قرار نداشت. سرمایه داری بدین طریق پرولتاریا را ایجاد کرد، طبقه ای که جز نیروی کارش چیزی دیگری در اختیار نداشت و تنها با فروش آن بود که می توانست به حیاتش ادامه دهد. هرچند که خانواده به عنوان نهاد واحد تولید اجتماعی به وسیله سرمایه داری نابود شد ولی ساختمان خانواده خودش از آن صدمه ای ندید، بلکه وسیله ای شد که در آن و از طریق آن طبقه جدید پرولتاریا خود و

نیروی کارش را بازتولید کند. به اجرا درآمدن قانون زمان کار، منجر به عدم مشارکت زنان در تولید اجتماعی گردید و در نتیجه خانه و رسیده گی به امور آن جزء اصلی مسؤولیت های آنها گردید و نقش زنان محدود به تضمین تولیدمثل نیروی کار شد. اما این به معنی کنار گذاشتن کامل زنان از امور اجتماعی و تولیدی در نظام سرمایه داری نیست، بلکه زنان در این سیستم نقش ارتش ذخیره را اختیار کردند.

خانواده برای زنان حیثیت زندان را داشت و به عنوان وسیله ای جهت بازتولید نیروی کار رسمیت یافته بود. به این معنی که تقسیم تاکنونی بین کارخانه گی و کار اجتماعی تقویت گردید و از این طریق ستم گری علیه زنان بیشتر تشدید شد. اما خانواده برای طبقه کارگر کارکرد متفاوت و متضادی داشته است. اگر از یک جانب خانواده یگانه مکانی بوده که کارگران (زن و مرد) می توانستند برای بازیابی توان جسمی شان و همچنان از لحاظ عاطفی در آن آرامش یابند، از جانب دیگر اما ساختمان و محتوای ستمگرانه آن طوری سازمان یافته بود که خود مانع برآورده شدن این آرزو می شد. اشرافیت کارگری نیز زمینه انتقال باورها و ایدالهای بورژوائی به طبقه کارگر را فراهم می سازد و دفاع از این باورها و ایدالها نیز جزء پلاتفرم سیاسی رفرمیسم اشرافیت کارگری است. به این ترتیب دفاع رهبران رفرمیست اشرافیت کارگری از خانواده و ساختار آن به عنوان وسیله تداوم حیات، نیز منجر به دفاع از ایدالهای ارتجاعی بورژوائی در مورد خانواده گردید.


این مسأله بخشاً توضیح دهنده این مسأله است که چرا، برخلاف آرزو های مارکس و انگلس، خانواده کارگری منحل نشد، دلیل

دیگر را می توان در ناتوانی سیستم سرمایه داری در ارائه ساختار اجتماعی دیگری که می توانست جاگزین شکل کنونی خانواده گردیده و نیازهای آن را جهت دریافت نیروی کار و ارتش ذخیره کار برآورده سازد، جستجو کرد. پیروزی طبقه کارگر در مبارزه اش برای ایجاد جامعه انسانی متضمن آن است که جهت رشد اجتماعی سالم، دیگر به ایدالهای طبقه حاکمه رجوع نکند، ایدالهایی که زنان در آنها برده های جنسی مرد محسوب می شوند. در نظام سرمایه داری خانواده بورژوائی با نقش متفاوتی در مقایسه با خانواده کارگری ظهور کرد، کاربرد اولیه آن عبارت بود از بازتولید نسل بعدی طبقه حاکمه و انتقال سرمایه ها در یک شکل پدرسالار. این طرز کار خانواده محتاج ادامه کنترل بر تمایلات جنسی زنان بود و یکتاهمسری از اهمیت خاصی برای تضمین اقتدار پدرسالارانه برخوردار گردید.

ادامه در صفحه ۲۵

«دموکراسی» وقتی نتواند در برابر فشار طبقه کارگر ظاهراً آزاد دوام بیاورد. فاشیسم را سازماندهی می کند. فاشیسم هم با درهم شکستن طبقه کارگر. امکان هستی «دموکراسی» را اعاده می کند. فرض بورژوازی این است که تقسیم کاری بی عیب و نقص به راه بیافتد؛ تناوب فاشیسم و دموکراسی وظیفه دارد که از تجدید حیات طبقه کارگر ممانعت به عمل آورد.

زنان در چنگال اختاپوت‌های تمدن و دین

عزیز یاسین 

که از چند هزار سال بدینسو شکل گرفته و کماکان ادامه داشته و نیمی از پیکرهٔ اجتماع بشری را می‌آزارد.

با یک نگاه گذرا به نظامها و مراحل تاریخی گذشته خواهیم دید که در هریک از این نظامها وضعیت زنان با روابط و مناسبات تولیدی ویژهٔ همان نظام در مطابقت و همخوانی قرار داشته است. به گونهٔ مثال، در دوران کمون اولیه که به گواهی آثار باستانی به جا مانده از آن دوران، ده‌ها هزار سال را در بر گرفته است، زنان چیزی از برده‌گی جنسیتی، بی‌حقوقی و یا ستم نمی‌دانسته‌اند. در این زمینه فریدریک انگلس با تکیه بر ملاحظات و چشم دیدهای «آرتور رایت» مبلغ مذهبی که سالهای درازی را در میان قبائل سرخ پوست ایرو کویی امریکا سپری کرده است، در فصل دوم کتاب شهیر خویش «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» می‌نویسد: «... اینکه زن در آغاز جامعه بردهٔ مرد بود، یکی از مزخرفترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هجدهم به ما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی‌ها و تمام بربرها - در مرحلهٔ پایینی و میانی و حتی قسماً در مرحلهٔ بالایی - نه تنها موقعیت مستقل بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند.» پس می‌توان حکم نمود که انسان‌های اولیه هرچند از نظر رفاه و تنعم نسبت به

اکادیمیسنهای مداح نظام سرمایه‌داری نیز آن را تئوریزه نموده و در لفافه‌هایی به ظاهر دانشمندانه به خورد مردم می‌دهند و بر مبنای آن چنان پنداشته می‌شود که گویا منشأ بی‌حقوقی زن در جنسیت او نهفته بوده و غیرقابل تغییر و ازلی وابدی می‌باشد. لذا گفته می‌شود که زنان موجوداتی ظریف و لطیف و ناتوان و ناآگاه و قابل‌ترحم‌اند که با مغزهایی کوچکتر و اندامهایی ناتوانتر از مردان خلق شده‌اند تا برای همیشه در خدمت مردان قرار داشته باشند، حال اینکه به گواهی تاریخ تکامل بشر در روی زمین، منشأ اصلی و واقعی سیادت و مدیریت زنان و نیز بی‌حقوقی، نابرابری و فرودستی آنان در ویژه‌گی‌های بیولوژیکی‌شان نه بلکه در چگونگی کارها، وظائف و مکلفیت‌هایی است که جامعه در چارچوب مناسبات اجتماعی و اقتصادی (تولید و توزیع فراورده‌های رفاهی) خویش به ایشان محول می‌نماید.

هر گاه تنها به مشاهدهٔ روبناها و لایه‌های سطحی و برونی پدیده‌ها بسنده نکرده اندکی ژرفتر بنگریم خواهیم دید که، همانا شرائط، گونه‌ها و هنجارهای تولیدی بوده است که در طول تاریخ زنان را نخست در جایگاه اداره‌کننده‌گان امور جامعه قرارداد و سپس تحت انقیاد خویش در آورده و تدریجاً در وضعیتی قرار داده است که نتیجه اش همین بی‌حقوقی و فرودستی و وابسته‌گی و منت‌پذیری و ناتوانی‌یی است

هرچند این نوشتار را در گذشته نیز تحت عنوان (زنان درگرداب تمدن و تدین) به گونه‌یی مفصل‌تر به نشر سپرده‌ام مگر با در نظرداشت نقش مُخَرَّب دین و تمدن در بی‌حقوقی و به حاشیه راندن زنان در نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان و به‌ویژه در کشورهای اسلام زده، لازم دیدم تا باردیگر آن را با برخی اصلاحات و به‌روز رسانی‌ها به نشر رسانده در لابه‌لای آن علت‌ها و انگیزه‌هایی را که زمینه ساز فرودستی و بی‌حقوقی زن در درازنای تاریخ شده است به گونه‌یی بسیار فشرده مورد بررسی قرار داده راههای برون رفت از این آفت اجتماعی را که چون زخمی ناسور دارد نیمی از بشریت را می‌آزارد به بررسی و کنکاش می‌گیریم. و از آنجا که دائرةٔ این بحث بسیار وسیع و گسترده است تلاش به خرج خواهم داد تا از پرداختن به جزئیات پرهیز نمایم.

در این زمینه پیش از همه باید گفت که موقعیت اقتصادی زنان و جایگاه آنان در منظومهٔ مناسبات تولید و توزیع فراورده‌ها و نعمات ما دی جوامع بشری نقش اساسی و تعیین‌کننده‌یی در زبردستی و عدل‌گستری نخستین و فرودستی و ستم‌کشی بعدی آنان در دوره‌های مختلف تاریخ داشته است. این نگرش و تبیین در گام نخست در تقابل و تضاد با نگرش عامه‌پسند و سهل‌اندیشانه‌یی قرار دارد که بسیاری از ایدئولوگها و پروفیسورها و

زنان در چنگال...

انسان های کنونی در یک سطح بسیار نازل و پایین قرار داشتند مگر از نگاه روابط و مناسبات اجتماعی و جنسیتی به مراتب آزادتر، دمکرات تر و متساوی الحقوق تر از ما بوده اند. این وضعیت دهها هزارسال دوام داشته است تا آنکه با تکامل تدریجی بشر که ایجاد و گسترش مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و جایگزینی نظام پدرسالاری به جای مادرتباری و زن سالاری و پیدایش و گسترش ادیان مردسالار و خدایان و نیمه خدایان زمینی و آسمانی مردانه به مثابه مدافعان فرهنگی و اخلاقی نظام برده داری و مقدس جلوه دهنده گان مالکیت خصوصی با وعده های ابلهانه دادرسی مظلومان در ناکجا آبادی به نام محکمه عدل خداوندی در زنده گانی پس از مرگ را به همراه خویش داشته است، وضعیت یاد شده نیز تدریجا دستخوش تغییر و دگرگونی شده و جایش را به نابرابری میان انسانها و استثمار انسان از انسان و موازی به آن نابرابری میان زن و مرد و تحمیل بی حقوقی بالای زنان و مبدل شدن آنان به برده های جنسی مردان سپرده است که تا همین اکنون ادامه دارد.

نکته در خور توجه اینکه بشر با این جهش و خیزش از مرحله توحش و بربریت به مرحله تمدن پا نهاده است که به حق می توان آن را بزرگترین انقلابی پنداشت که تاکنون در زنده گانی نسل بشر رخ داده است. شاید برخی از خواننده گان عزیزمان با خود بگویند: به به، چه انقلاب سعادت آفرینی!... اما تا دیر نشده باید خاطر نشان ساخت که این انقلاب در پهلوی ناگزیری وقوع اش برای اکثریت عظیمی از انسانها و به ویژه زنان

و کودکان سعادت آفرین نه بلکه بدبختی و بدروزی آفرین ترین روی دادی نیز بوده است که تا آن زمان از سر گذرانده بوده اند. بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران را عقیده براین است که این انقلاب و جهش بزرگ چیزی در حدود شش و یا هفت هزار سال پیش رخ داده است، ولی ما با تساهل فرض را بر آن می گیریم که این مرز در حدود ده هزار سال قبل در هم شکسته است و بشریت مردینه و مردسالار آن را "پیروزمندان" درنوردیده و به قلمرو مدنیت پا نهاده است. حال با در نظر داشت اینکه بر وفق داده های دانش باستان شناسی، بشر از حدود یک میلیون سال بدین سو توانایی ایستادن روی دو پا را کسب و به مثابه انسان در روی زمین عرض اندام نموده است، این ده هزار سالی که مرحله انسانیت متمدن و مردسالار را تشکیل می دهد در مقایسه با کل عمر انسان در روی زمین برهه بس کوتاهی بیش به حساب نمی آید. لذا با قاطعیت تمام می توان گفت که انسانها و به ویژه زنان نودونه درصد از تاریخ تا کنونی خویش را در عدالت و برابری که ره آورد کمونیسم اولیه و نظام زن تباری بوده است می زیسته اند و تنها یک درصد آن را که همین کمتر از ده هزار سال اخیر باشد، در چنبره اسارت و برده گی مرد به سر برده اند.

مگر باید خاطر نشان ساخت که فرآیند حرکت بشر از آغازین روزهای زنده گانی انسانی اش و گذار از مرحله بربریت به مرحله تمدن و پشت سر گذاشتن پله های گوناگون مدنیت تا رسیدن به مرحله امروزی و کنونی آن و گام نهادن به مراحل نوین آینده تا رسیدن به مرحله نهایی که همان آزادی کامل و اختیار مطلق و برابری کامل زن و مرد باشد، همانند سائر روندها و فرآیندهای

اجتماعی همواره متناقض، دو پهلو و فریبنده بوده و عناصری را در خود می پرود که می توان آن را به گونه زیرین برشمرد:

۱. الزامی و ناگزیر بودن گام برداشتن با آن و پیمودن آن تا رسیدن به سرمنزل مقصود.
۲. تلاش و تقلای مذبوحانه و در بسا موارد ددمنشانه زورمندان و صاحبان قدرت و مالکان وسائل تولید و حامیان مقدس آنان (مبلغین و بیضه داران دین و مذهب) در جهت جلوگیری از پیشرفت این روند و بهره گیری هرچه بیشتر از نیروی کار و تداوم برده گی مزدی و از خود بیگانه گی انسانها و ازلی و ابدی جلوه دادن وضعیت موجود...
۳. مبارزه و جانفشانی آزادیخواهان و برابری طلبان جهان به خاطر تأمین منافع و مطالبات آنی، تاکتیکی و دموکراتیک اقشار و لایه های محروم و ستم کش جامعه و به ویژه زنان و تحقق بخشیدن به آرمانهای والای

ادامه در صفحه ۱۳

طالبان به عنوان یک نیروی جانی؛ ارتجاعی، عقبگرا، ضد آزادی و مدنیت یکی از دسته بندی های جنیش اسلام سیاسی نه محصول «جهالت» و «عقب مانده گی اجتماعی» مردم و جامعه افغانستان بلکه محصول و فراورده نظام کاپیتالیستی معاصر در جهان و در خدمت منافع و اهداف استراتژیک آن است.

انسان و انسانیت و تسریع روند رسیدن به قلمرو آزادی و برابری کامل و تخفیف دردهای زایمان نظم نوین که به جز سوسیالیسم کارگری چیز دیگری بوده نمی‌تواند.

از دیدگاه دانش جامعه شناسی در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری، افراد و سیاستمداران به‌طور معمول از مسیر قدرت به ثروت می‌رسند. چنانکه در افغانستان نمونه بارز این مدعا همین دولت‌مردان چپاولگر فراری و مقامات ارشد و برسر اقتدار طالبان بوده می‌توانند که تا یکی دودهه پیش آهی به درگاهی نداشتند و در دوران حاکمیت نظام پوشالی و مخلوع "جمهوریت" و همین اکنون که امارت اسلامی سرمایه در کشور حکم می‌راند؛ شکر خدا را به جا می‌آوردند که برایشان میلیونها دالر و دهها عمارت بلند منزل و ویلاهای مجلل و مفسن در دبی و هندوستان و ترکیه و پاکستان و تاجکستان و اروپا و امریکا عنایت فرموده است. و اما در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برعکس افراد و سیاستمداران از موضع ثروت به قدرت می‌رسند که مصارف و هزینه‌های نجومی پیکارهای انتخاباتی ایالات متحده امریکا و فرانسه و ایتالیا و آلمان وغیره شاهد این مدعاست.

صرف نظر از اینکه طبقه بورژوازی از چه مسیری به ثروت و قدرت و سلطه طبقاتی (دولت) دست می‌یابد، واقعیت این است که مالک و اختیاردار وسایل تولید بوده و از همین طریق دو عنصر اصلی قدرت و ثروت را نیز هم زمان تحت کنترل خود دارد. و ناگفته پیداست که در همه

کشورهای سرمایه‌داری اصلی و پیرامونی اکثریت وسائل تولید و بیشترین ثروت جهان در اختیار مردان قرار دارد؛ لذا با در نظر داشت واقعیت‌های کنونی و شواهد و نشانه‌های تاریخی می‌توان گفت که شیوه تولید سرمایه‌داری، اساساً متکی به روابط اجتماعی مردسالارانه بوده و زنان در آن نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌یی نداشته‌اند.

در نظام سرمایه‌داری که بر پاشنه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و کارمزدی و تعمیم از خود بیگانه‌گی انسان در قالب دین و مذهب می‌چرخد، زنان شاغل و خانه‌دار، هرچند عملاً عهده دار دو شغل هستند، اما فقط به خاطر یک شغل - کار در بیرون خانه - مزد دریافت می‌نمایند و کارهای درون خانه را مفت و مجانی انجام می‌دهند. دختران جوان و زنان طلاق شده و مجرد سرنوشتی بدتر از زنان شوهردار در انتظارشان است، آنان نه تنها به ندرت می‌توانند کار و وظیفه‌یی برای خود پیدا نمایند بلکه در بسا موارد کرنش و تمکین در برابر خواستهای جنسی و شهوانی کارفرما به مثابه پیش‌شرط توظیف آنان مطرح می‌شود و در طول دوران اجرای وظیفه نیز مورد انواع واقسام آزار و اذیت و سلب حقوق و امتیازات قرار می‌گیرند. همچنان زنان و دخترانی که از نزد شوهران و پدران و برادران خود فرار می‌نمایند، طعمه جنسی ملایم و سهل‌الهضم و آماده رضای امیال و خواهشات شهوانی مقامات امنیتی بوده و با فرار خویش به اصطلاح از زیر چکک به زیر ناودان پناه می‌برند! در این رابطه قابل یاد آوریست که پیامبر مزعوم و خیالی اسلام محمد بن عبدالله هزار و چهار

صد سال پیش از امروز با تکیه بر مناسبات و عنعنات مردسالارانه و قبائلی حاکم بر جزیره العرب بر علاوه إهانتها و تحقیرهای متنوعی که تحت نام آیات قرآن بر زنان روا داشته است، در لابه لای آنچه که به نام "أحادیث نبوی" شهرت یافته است نیز مردانی را که همسران شان بدون اجازه آنان از خانه بیرون می‌روند دیوث و بی‌غیرت خوانده و گفته است این گونه مردان از رفتن به بهشت محروم اند و اکنون با وجود سپری شدن صدها سال از آن زمان تا کنون و رونما شدن دگرگونی‌های بنیادی در پیوندها و مراودات اجتماعی و اقتصادی میان انسانها هنوز هم بسیاری از فتوا

دهنده‌گان و مبلغین اسلامی مانند محمد ایاز نیازی ملا امام مسجد وزیر اکبرخان کابل که در یک رویداد انتحاری به قتل رسید، عبدالظاهر داعی سابق استاد

ادامه در صفحه ۱۴

اگر باور مذهبی نابرابری و سیه‌روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و قومگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زنده‌گی بی‌معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

زنان در چنگال...

دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، مولوی ابو عبیدالله متوکل، مولانا عبدالسلام عابد، استاد محمد صالح پردل، سیمین عمر، سید حَبیب سادات و دیگران بی‌شماره و با وقاحت تمام کسانی را که دختران و یا زنان خود را اجازه می‌دهند تا در اماکن و دوائر مختلط با مردان کار کنند «دیوث» خطاب می‌نمودند. و این که ملاهبت‌الله رهبر ناپیدای طالبان با فرمانها مبتنی بر آموزه های پایه یی و اصیل قرآن و "احادیث نبوی" چه بلایی را بر سر زنان و دختران ساکن در افغانستان آورده و آنان را از صحنه زنده گی اجتماعی یکسره حذف و به گوشه خانه رانده است ایجاب می‌نماید تا به آن به گونه یی مفصل و مستدل پرداخته شود.

در کشورهای مدرن سرمایه‌داری نیز با اینکه مبارزات فداکارانه و قیامهای حق طلبانه زنان دست آوردها و ره آورد های درخشانی داشته است؛ هنوز هم در بسیاری از موارد زنان از حقوق و امتیازات برابر با مردان بهره‌مند نبوده و مورد خشونت و آزار و اذیت فزینگی و روانی قرار می‌گیرند.

چنانکه قبلاً نیز اشاره نمودیم ادیان مردسالار به مثابه برادران همزاد و دوقولوی مالکیت خصوصی و در عبا و قبای زیبا و آراسته با موعظه های دلفریب اخلاقی و آرامش بخش و روح نواز و تسلیت دهنده خویش به گونه یی غیرمستقیم اما بسیار نیرومند و پر صلابت به داد نظامهای مبتنی بر مالکیت خصوصی (برده‌داری - فئودالی -

سرمایه‌داری) رسیده مالکیت خصوصی را امری مقدس و خدایی قلمداد و زنان را نیز همانند سائر وسائل و ابزارهای تولیدی جزئی از مایملک مردان به حساب می‌آورد و با توجیهات محترمانه و شرافتمندانه و مهربانانه یی نظیر «زن مادر است، و زن خواهر است، و زن همسر است و زن قابل ترحم است، و بهشت زیر پای مادران است ...» و توجیهات عوامفریبانه دیگری از این دست، آنان را موجوداتی ضعیف و ناتوان جازده و با احکامی چون «زنان تان کشتزار های شما هستند و شما اختیاردار آنان هستید و اگر از اطاعت و فرمانبرداری شما سرپیچی نمایند آنان را لت و کوب نمایید و کتک بزنید ...» و زورگویی های دیگری از این قبیل، استقلالیت و خودارادیت آنان را به گونه یی سلب و نهب می‌کند که آنان به جای اعتراض و حق طلبی شکرگزار و ممنون نیز باشند، حجاب را زینت و شرف و آبرو و عزت خود و گذرنامه رفتن به بهشت و ملاقات با خدا و اطاعت از خواسته های شوهران خود را موجب رستگاری عقبا و خوشنودی خداوند تلقی نمایند و خوش باشند که در خانواده یی مسلمان به دینا آمده اند و حجاب پوش و مسلمان شده اند.

ادیان و به خصوص سه دین ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) در این رابطه چنان محیلانه و افسونگرانه برخورد می‌نمایند که ملیونها انسان "عاقل و بالغ و دانشمند" را به آفت از خود بیگانه گی مبتلا نموده و آنان را وادار می‌نماید تا از دل و جان باور کنند و بپذیرند که گویا ادیان به زنان ارج می‌نهند و یار و مددگار و نجات دهنده آنان اند و این پندار واهی

را با قاطعیت تمام تبلیغ و ترویج نمایند، و تبسم برانگیزتر اینکه زنانی هم در قالبها و فیگورهای چون مبلغ دینی و مدافع حقوق زنان در چارچوب قوانین دین و شریعت ...، در همکاری با بنیادهای اهریمنی دینی و یا هم به ابتکار فردی و رضا کارانه در برنامه های تلویزیونهای ماهواره یی با حجابها و چادرهای هم رنگ با اندیشه های خویش و یا هم بدون حجاب و چادر و با سر و صورتی آراسته و مفشن و تحت اسم بی‌مسمای «فیمینست اسلامی» ظاهر می‌شوند و دست از دهن برداشته ناشیانه و ذلیلانه از همچو شنعی خواه به گونه یی مستقیم و با شطارت و حرارت تمام و خواه به گونه یی خجولانه و غیر مستقیم پشتیبانی می‌کنند و مذبوحانه تلاش می‌ورزند تا حقوق و آزادی های زنان را در لابه لای زن ستیزترین کتاب هایی چون اوستا و گیتا و تورات و انجیل و قرآن و غیره کتابهای به زعم خودشان "مقدس" جست و جو نمایند.

ناگفته نباید گذاشت که متأسفانه جنبش روشنفکری و روشنگری و حتی جنبش های آزادی خواه و برابری طلب کارگری نیز از آفت و بیماری مردسالاری درامان نبوده و هنوز نتوانسته اند خویشتن خویش را از این آفت نفرت‌انگیز برهانند چنانکه بسیاری از روشنفکران و روشنگرانی که در مصاحبه ها و میزگردها و سخنرانی ها و مقاله های خویش در دفاع از حق زن گلو پاره می‌کنند؛ در محیط خانه و در برخورد با اعضای خانواده خویش به مثابه یک مرد و به گونه یی مردسالارانه عمل می‌نمایند. همین‌گونه در صفوف جنبش های آزادی خواه و برابری طلب کارگری نیز در

میزگرد نشریه سوسیالیسم کارگری پیرامون وضعیت زنان در زیر سلطه

امارت اسلامی طالبان

شان سرباز زنند آنگاه تحت نام قتل‌های ناموسی به قتل می‌رسند.

سوسیالیسم کارگری: یکی دیگر از مصایب ناشی از بیکاری، محرومیت از تحصیل و فقر، ازدواج‌های اجباری در بین دختران است، ولی در افغانستان در پهلوی ازدواج‌های اجباری کودک همسری هم شایع شده است، نظر شما نسبت به مصایب و عواقب اجتماعی و انسانی این پدیده شنیع چیست؟

کبرا سلطانی: بر اساس گزارش جدیدی صندوق کودکان سازمان ملل بیش از ۲۹۰ میلیون کودک در افغانستان و دیگر کشورهای جنوب آسیا مجبور به ازدواج شده‌اند.

ازدواج دختران در سنین کودکی از چالش‌های عمده در اکثر کشورها بوده است که زنده‌گی زنان را تحت تاثیر قرار داده و تبعات گوناگونی در جامعه برجا می‌گذارد. ازدواج کودکان یا کودک‌همسری پدیده‌ای است که در افغانستان ریشه تاریخی دارد. هرچند در زمان حکومت جمهوری اسلامی افغانستان سن ازدواج برای دختران و پسران تعیین شد و کوشش‌هایی جهت کنترل این فرهنگ غیرانسانی بعمل آمد، اما تصویب آن بشکل قانون تغییرات ملموسی در جامعه بوجود نیاورده است. در حالی که قانون مدنی افغانستان در آن دوران

انتخاب فردی و اجتماعی ندارند. سرباززدن و مخالفت با تصمیمات در مورد آنها، به قیمت جان شان تمام می‌شود.

خشونت خانوادگی انعکاسی از خشونت جامعه طبقاتی و نمایان‌گر موقعیت زنان و جایگاه اجتماعی آنها در جامعه است. گرچه مذهب، مهاجرت، محدودیت، رسانه، تعصبات شدید، پایین بودن سطح آگاهی، زنده‌گی عشیره‌ای و کاملاً بسته در برخی مناطق، ازدواج‌های اجباری و قوانین حکومتی ضدزن قطعاً می‌تواند در وقوع

قتل‌های ناموسی و خشونت‌های خانگی نقش ایفا کند. اما علل بنیادی و پایه‌ای این فاجعه مربوط به مالکیت مرد بر زن و قراردادن مردان بحیث سرپرست خانوار و ریس خانواده از شروع جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی و موقعیت درجه دوم زنان در جامعه شده و تک همسری ویژه زنان شد به طوری که این تک همسری زن، به هیچ وجه چندهمسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. چون اساس این تک همسری بر مبنای روابط کالایی و معامله از پیامدهای مالکیت خصوصی اتفاق می‌افتد و ازدواج بر مبنای تمایلات انسانی و عاطفی دو طرف از مفهوم واقعی تهی می‌شود. قطعاً در این رابطه کالایی زن هم به شکل یک کالا نه تنها معامله می‌شود، بلکه هر زمانی که تاریخ مصرف و سودمندی اش برای مرد را از دست دهد مرد او را ترک می‌کند. اگر از زنان تخلفی سر بزند و یا از اوامر مردان

سوسیالیسم کارگری: ما این روزها شاهد زن کشی و انواع کشتار روزافزون زنان در جهان، منطقه و به‌ویژه در افغانستان هستیم، شما علت آن را در چه می‌بینید؟

کبرا سلطانی: بلی، با تاسف زن کشی و قتل‌های ناموسی در جهان و بیشتر کشور های اسلامی و خاورمیانه به سر تیتیر خبرهای هر روزه تبدیل شده است. زنان به علت جنسیت شان قربانی می‌شوند. در افغانستان با حاکمیت یک رژیم اسلامی فئاتیک، استبدادی و عقب‌مانده زنان مواجه به بیشترین حد خشونت و محدودیت استند و ستم بر زن قانونی گردیده است.

قتل‌های ناموسی مانند هر پدیده دیگر اجتماعی ریشه در ساختارهای نابرابر اجتماعی و اقتصادی یک جامعه دارد. نظامی که با هجوم سراسری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به حقوق شهروندان هر روز عرصه را برای اکثریت جامعه تنگتر نموده است در نتیجه سبب بازتولید انواع خشونت می‌گردد.

یکی از وحشیانه‌ترین انواع خشونت علیه زنان قتل‌های ناموسی است، که زنان در تمام کشورها معروض بدان بوده و هر قدر در کشورها آئین و فرهنگ عقب‌مانده و مذهبی مسلط باشد به همین میزان این خشونت پُررنگتر و وحشیانه‌تر می‌گردد. در همچون جوامعی زنان مجبوراند به خواست مردان خانواده و اقارب و بزرگان خانواده و قبیله تمکین نمایند و حق

میزگرد...

ازدواج کودکان را منع کرده بود، اما دستگاه قضایی بخاطر جنسیت‌زدگی و مذهب زدگی در به اجرا درآوردن آن، کاری را از پیش نبرد.

در هیچ زمانی از حاکمیت‌های متنوع در افغانستان قدم عملی در راستای از بین بردن فرهنگ کودک همسری برداشته نشده فقط طرح منع آن در روی کاغذ مانده و قدم اجرایی آن همواره بنابر عوامل عقب‌مانده و سنتی و مذهبی کند بوده است و این سنت شیعی در لایه‌های پنهان و آشکار جامعه همواره تولید و باز تولید می‌گردد. ولی آن‌چه در این مدت گذشته، نمودی است از رنج کودکان دختر در بطن جامعهٔ مردسالار، خشن و مذهب زدهٔ افغانستان.

سلطه سه سالهٔ طالبان و وضعیت بد اقتصادی مردم و به‌خصوص زنان که محدودیت‌های مطلق به آنها وضع شده است، بیکاری و فقر، راندن مهاجرین از کشورهای همسایه و اوضاع بد اقلیمی و رخدادهای شرایط زنان را در افغانستان وخیم‌تر ساخته و هر روز از آنان قربانی می‌گیرد و طالبان با عمل‌کردهای‌شان بر آن مهر تایید زده و آن را شدت بخشیده‌اند.

نگاه شی وارگی یا کالایی نسبت به زن در جامعه افغانستان قوی است و ارزش‌های ایکه جامعهٔ مردسالار حامی آن است و خودشان را موظف به نگهداری از آن می‌دانند، چون از کودکی دیدگاه اینکه کودک دختر مال مردم است و مردان جامعه به دید حفاظت از ناموس، شرف و غیرت خودشان و یا بخاطر

تقدیس باکرگی دختران و اجرای دین‌شان در مقابل جامعهٔ مردسالار و کنترل رفتار جنسی دختران، نگاه ناموسی به آن‌ها و نگرانی خانواده برای حفظ شرف قبیله، سبب می‌شود که برای به ازدواج درآوردن دختران‌شان عجله داشته باشند؛ و این امر سبب می‌شود که دختر قربانی ازدواج اجباری شود، البته در شرایط فقر و بحران کودکان دختر را بشکل یک سر باری و نانخور اضافی با حراج‌شان برای تامین هزینه غذا و امکانات زنده‌گی سایر اعضای خانواده که پیش پدر/مرد خانه ارزشمندتر است استفاده می‌شود.

سوسیالیسم کارگری: در بسیاری از موارد شنیده و دیده ایم که زنان و مردان در داخل یا بیرون از افغانستان در مصاحبه‌ها و کنفرانس‌ها اسلام طالبانی را مجزا از اسلام محمدی می‌دانند؟ آیا شما با این طرز نظرها موافقید؟

بیکار جو: نه، من با این نوع برداشت و این طرزنگاه در بسیاری از موارد هم‌نوا و سازگار نیستم و برای این که چرا چنین می‌اندیشم دست آویزهای فراوانی از متن کتاب قرآن و آنچه به نام "آحادیث نبوی" شناخته می‌شود و منسوب به شخصی به نام محمد "پیامبر اسلام" می‌باشد در اختیار دارم و می‌خواهم در اینجا برخی از آن را به گونه‌ی فشرده برشمارم و اما پیش از آن که به آن بپردازم می‌خواهم توجه شما و خواننده‌گان محترمتان را به دونکتهٔ مهم جلب نمایم، نخست این که تمام محتویات کتاب قرآن و تمام آنچه که به نام آحادیث محمد شناخته می‌شود یکسره جعلی و ساخته و پرداختهٔ حکام و فرمانروایان عباسی می‌باشد که ده‌ها سال بعد از گویا

وفات محمد به قدرت رسیده‌اند و از آن به مثابهٔ چماق و وسیله‌ی جهت سرکوب مردم و به کرسی نشاندن خواسته‌های خودشان کارگرفته‌اند و دوم این که از آنانی که در رابطه به باورهای مذهبی به‌طور عام و در رابطه به باورها و آموزه‌های اسلامی به‌طور خاص در توهم به سر می‌برند و هنوز هم از تحجر فکری رهایی نیافته‌اند و کارنامه‌های طالبان و فرمان‌های ملامهت‌الله رهبر آنان در سه سال اخیر را خارج از دایرهٔ اسلام ناب محمدی می‌دانند و به این باوراند که گویا اسلام حقیقی و اسلام ناب محمدی آموختن علم و دانش را یک وجیبهٔ دینی می‌داند و دعوت به عدالت، انصاف، برادری، محبت، همزیستی مسالمت‌آمیز و چیزهای دیگری از این قبیل می‌نماید... بپرسم که آیا اسلام حقیقی که همان احکام صریح قرآن و سنت و یا کارنامه‌های "پیامبر" اسلام محمد بن عبدالله بوده و در مجموع "اسلام ناب محمدی" نامیده می‌شود، چه مواردی را زیر نام علم و دانش رده‌بندی می‌نماید و با چه کسانی می‌خواهد در صلح و صفا و همزیستی مسالمت‌آمیز به سر برد؟، با چه کسانی دوستی و محبت می‌ورزد؟، با چه کسانی انصاف کار می‌گیرد؟، در چه مواردی از عدالت جانبداری می‌نماید؟ و کیهان را باهم برادر می‌داند؟ مگر نه اینست که این ارزشهای به ظاهر "والا" و این آرمانهای به اصطلاح ملکوتی، در بهترین صورت قابل تصور آن، تنها و تنها عبارت است از آموختن فرائض و واجبات و مستحبات داخل شدن به بیت‌الخلا و طریقهٔ به کاربردن کلوخ بعد از قضای حاجت و طرز تیمم کردن با گرد و خاک زمین و طرز ادای نماز و آداب جماع با زوجه‌ها و چه گونه‌گی همبستر شدن

میزگرد...

بدون "عقد نکاح" با زنان اسیر و کنیز و طریقه های ازدواج با چهار زن در یک زمان و خزعبلات و لاطائلات و چرندیات دیگری از این قبیل که تحت عنوان فقه اسلامی به خورد مردم می دهند.

ناگفته پیداست که این ارزش ها و آرمانها در برابر کسانی قرار است رعایت شود که آگاهانه و یا ناآگاهانه آموزه ها و احکام ذلتبار اسلام را پذیرفته و «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله» می گویند؟ و اما آنانی که این دین و این باور و عقیده را نمی پذیرند و یا بعد از پذیرش و پی بردن به نواقص و خلا های آن، آن را رد می نمایند و از دائره نفوذش پا برون می نهند، و حتی آنانی که در برابر زورگویی ها و اعمال وحشیانه اسلامی و غیرانسانی طالبان و سائرگروه های بنیادگرای اسلامی لب به اعتراض می گشایند "کافر" و "ملحد" و "مرتد" نامیده شده کینه ورزی و دشمنی با آنان، به زندان افگندن و شکنجه و قتل، ترور و بُریدن گردن هایشان مجاز و بلکه واجب شمرده می شود؟! پس هرگاه طالبان را از یک چنین زاویه یی بنگریم ناگزیریم آنان را مسلمان ترین آدم های دنیا به حساب بیاوریم.

در رابطه به آموزش زنان و دختران و مسدود شدن مکاتب و دانشگاه ها به روی آنان که پس از روی کار آمدن طالبان یکی از داغترین و بحث برانگیزترین موضوعات را تشکیل می دهد باید گفت که طالبان به مثابه پابندترین گروه به آموزه های قرآن و احادیث محمد فتوای بستن درب مکاتب و دانشگاه ها به روی دختران و زنان را

براساس آیه سی و سوم سوره احزاب صادر کرده اند که در آن گفته می شود: وَقَرَنَ فِي يَوْمَيْكَنَّ وَلَا تَبْرَحْنَ نَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقَمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطَعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (سوره احزاب آیه ۳۳)

ترجمه: و (ای زنان پیامبر) در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد (سوره احزاب آیه ۳۳)

آنچه تا اکنون در فرمان ها و احکام سردسته طالبان ملاحظه شد گنجانیده شده است در بسا موارد در همگونی و همسویی با آموزه های پایه یی و بنیادی اسلام که همانا آیات قرآن و احادیث محمد می باشد قرارداده و با آن در تعارض نیست، برای اثبات این مدعا به برخی از آیات و احادیث به گونه یی بسیار فشرده اشاره می نماییم:

زنها را بزیند (سوره نساء - آیه سی و چهارم).

مرد والا مقامتر از زن است (سوره بقره - آیه دوصدویست هشتم)

در خانه حبس شان کنید تا بمیرند (سوره نساء - آیه پانزدهم)

زنان باید حجاب بپوشند تا زیبایی هایشان نمایان نشود (سوره نور - آیه سی و یکم)
شهادت دو زن برابر یک مرد است (سوره بقره - آیه دوصدهشتاد و دو)

سهام ارث دختر نصف پسر است (سوره نساء - آیه یازدهم)

یک مرد می تواند همزمان با چهار زن ازدواج کند (سوره نساء - آیه سوم)

همبستر شدن با زنان اسیر ولو که شوهردار هم باشند بدون عقد نکاح حلال است (سوره نساء - آیه بیست و چهارم)
هرگاه کسی بخواهد با زنی که طلاقش کرده است دوباره همخانه شود باید نخست بگذارد تا آن زن با مرد دیگری ازدواج کرده و طلاق بگیرد تا بتواند دوباره به او برگردد (سوره بقره - آیه دوصد و سی)

برادر از خواهر کامل ارث می برد مگر خواهر از برادر نصف (سوره نساء - آیه یکصد و هفتادوشش)

مرد دو برابر زن ارث می برد (سوره نساء - آیه چهاردهم)

زنان کشتزار شما هستند هر زمان و هر گونه و هر جا خواستید با ایشان آمیزش کنید. (سوره بقره - آیه دوصد و بیست و سه)

و حال همین گونه فشرده و گذرا می پردازیم به زن ستیزی های به اصطلاح پیامبر اسلام محمد ابن عبدالله در گفته های کوتاه منسوب به او که به نام «احادیث نبوی» شهرت یافته است و بهترین مرجع برای بیان این موضوع کتاب «نهج الفصاحه» (چاپ پنجم، نشر، سال ۱۳۹۰ خورشیدی) مجموعه سخنان قصار او است که شامل سه هزار و دوصد و بیست و هفت حدیث بوده و جمع آورنده و برگرداننده آن به زبان فارسی نویسنده معاصر ایران آقای ابوالقاسم پاینده می باشد: اتقوا الله في النساء فانهم عندكم عوان (حدیث ۴۵ ص ۱۶۳)

ترجمه: در باره زنان از خدا بترسید که آنها پیش شما اسیرند. (یعنی همسران و شریک های زنده گی شما نه بلکه اسیرها و برده های شما هستند.)

میزگرد...

اتقوا الدنیا واتقوا النساء فإن إبليس طلاع رصّاد وما هو بشيء من فحوخه بأوثق لصيده في الأتقياء من النساء (حدیث ۵۰ ص ۱۶۴).

ترجمه: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و در کمین است و هیچ یک از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست. (یعنی زن ها دام ها و وسیله هایی هستند که شیطان از ایشان برای فریب و گمراه سازی مرد ها کار می گیرد)

اثنان لا تجاوز صلاتها رءوسها عبد أبق من موالیه حتی یرجع و امرأة عصت زوجها حتی ترجع

ترجمه: دو کسند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود بنده ای که از آقایان خود گریخته باشد تا هنگامی که باز گردد و زنی که شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تا باز گردد (حدیث ۵۴ ص ۱۶۵)

در حدیث ۱۷۷ صفحه ۱۸۸ آمده است: "اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است." (پس بنابراین فرموده آن جناب اگر زنی هیچ نظری به مرد دیگرهم نداشته باشد و تنها معطر از کنار او بگذرد زناکار است!!) جالب تر از آن این که در حدیث ۱۸۷ صفحه ۱۹۰ آمده است: "وقتی زنی دور از بستر شوهر خود شب را به روز آورد فرشته گان تا صبح او را لعنت کنند."

و در حدیث ۲۷۹ صفحه ۲۰۹ می فرمایند: "از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید"

و بدتر از این در حدیث ۲۸۲ صفحه ۲۰۹ چنین درفشانی می کند: از بی لباسی برای نگهداری زنان کمک جوئید زیرا زن وقتی

لباس فراوان و زینت کامل دارد مایل به بیرون رفتن است.

در صفحه ۲۲۰ حدیث ۳۴۳ بازهم روی ترفند وادار ساختن زنان به باقی ماندن در خانه می گوید: "زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند." (در اینجا باید پرسید، با زنان امروزی که هیچ نیازمادی به شوهران نداشته باشند و بتوانند برای خود هر نوع لباسی خریداری کنند، چه باید کرد؟!)

در حدیث ۵۲۰ صفحه ۲۵۶ گوید: "خدایا از فتنه زنان به تو پناه می برم و از عذاب قبر به تو پناه می برم." (ببینید این مقایسه را! عذاب قبر از دید مسلمانان سخت ترین عذابی است که برای انسان مسلمان در نظر گرفته شده است، پس این که آن حضرت این فتنه زن را با این سختی و زجر مقایسه کرده است، چه معنی بی را می تواند افاده نماید!؟)

در حدیث ۱۱۴ صفحه ۲۱۵ می گوید: فتنه سخت را دیدید و صبر کردید و من از فتنه ای سخت تر بر شما بیم دارم که از طرف زنان می آید هنگامی که دستبند طلا به دست و پارچه های فاخر به بر کنند و توانگران را به زحمت اندازند و از فقیر چیزی که بدان دسترس ندارد بخواهند.

در حدیث ۴۵۶ صفحه ۲۴۰ می گوید: می خواهی ترا از بهترین گنجینه مرد خبر دهم؟ زن پارسا که وقتی بدو نگرد مسرور شود و همین که بدو فرمان دهد اطاعت کند و هنگام غیبت امانت او را محفوظ دارد.

در حدیث ۵۴۲ صفحه ۲۴۲ اختیار زن را به دست پدرش سپرده می گوید: کار زنان به دست پدرهایشان است و رضایت آن ها سکوت آن ها است. از همه جالب ترین که در حدیث ۶۰۳ صفحه ۲۷۴ گفته است: کمترین ساکنان بهشت زنانند.

این بود شمه یی از درفشانی های حضرت رسول مقبول در مورد زنان که لبریز از زن ستیزی و اهانت به شأن انسانی زنان بوده می تواند.

در اینجا یک بار دیگر می خواهم خاطر نشان سازم که آنچه تا اکنون طالبان در برابر زنان افغانستان انجام داده اند مطابقت و همسویی کامل با اسلام ناب محمدی داشته و سرمویی از آن عدول نورزیده اند، پس از آنجا که مردم افغانستان به ویژه زنان با خشونت سازمان یافته، ساختاری و سیستماتیک روبه رو هستند، باید در برابر آنچه بر آنان می گذرد آگاهانه و دلیرانه در داخل و خارج کشور به مبارزه برخاسته آگاهی توده های ملیونی زنان را افزایش دهند و سازمان ها و حلقاتی را برای دفاع از حقوق و آزادی هایشان بسیج کنند و تلاش ورزند تا صدایشان در سراسر جهان شنیده شود و این صدا را هرچه بیشتر قوی تر و تأثیر گذارتر از همیشه سازند.

سوسیالیسم کارگری: شرایط جنگ، نابسامانی های اقلیمی، فقر و ناامنی منجر به مهاجرت ملیونی انسانها در جهان و در افغانستان گردیده است.

از طرفی نیوفاشیسم و راست افراطی در جوامع اروپایی و غرب مهاجر ستیزی و گسترش نفرت علیه پناهجویان را به وسیله ای برای کسب قدرت سیاسی تبدیل کرده اند. شما دورنمای این وضعیت را چگونه ارزیابی می نمایید؟

یونس سلطانی: جنگ همواره یکی از گزینه ها برای استمرار نظام هایی است که بر مبنای تضاد های طبقاتی تشکیل شده اند. در نظام سرمایه داری هم جنگ یکی از ابزارهایی است برای تقسیم مجدد بازارهای

میزگرد...

اقتصادی، سلطه بر منابع طبیعی، کنترل مناطق استراتژییک و در نهایت برای بیرون جستن از بحران های اقتصادی، سیاسی و یا حفظ و گسترش نفوذ در عرصه بین‌المللی. در طول تاریخ دولت‌ها (قدرت‌های بزرگ) برای بقا و تأمین منافع و سلطه‌گری شان نیاز به نیروهای مسلح و صنایع نظامی داشته‌اند، که این دومی علاوه بر استفاده از آن برای حفظ برتری نظامی، به‌عنوان یکی از اقلام صادراتی در اقتصاد نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. براساس گزارش مؤسسه تحقیقات بین‌المللی صلح استکهلم (SIPRI) در سال ۲۰۲۳، مجموع فروش تسلیحات و خدمات نظامی صد شرکت برتر جهان به ۶۲۲ میلیارد دالر رسید که به دلیل جنگ اوکراین از سال پیش از آن افزایش داشته است. از این میان ۴۱ شرکت آمریکایی در میان صد شرکت برتر در جهان سهمی معادل پنجاه و یک درصد (حدود ۳۲۲ میلیارد دالر) داشته است. در ایالات متحده آمریکا با بودجه نظامی سالانه حدود ۸۰۰ میلیارد دالر، صنایع نظامی از درآمد فروش تسلیحات سهم قابل توجهی در اقتصاد این کشور دارد.

مهاجرت و کوچ اجباری یکی از پی‌آمد های طبیعی جنگ هاست که علاوه بر تحمیل رنج‌های بیکران بر انسان‌هایی که برای زنده ماندن ناگزیر از ترک محل اقامت شان می‌گردند، تأثیرات مهمی هم در کشورهای که با سیاست‌های جنگ افروزانه در ایجاد جنگ‌ها و اجبار آنها به مهاجرت نقش داشته‌اند، می‌گذارد که عمده‌ترین آنها ایجاد تنش‌ها به دلیل

تفاوت‌های فرهنگی، افزایش فشار بر سیستم‌های رفاهی و مسکن در کشور های پناهنده پذیر می‌باشد.

علی‌الرغم اعلامیه‌های به اصطلاح "حقوق بشری و کنواسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضعیت پناهجویان مبنی بر اصل عدم مجازات ورود "غیرقانونی"، حق درخواست پناهنده‌گی، حمایت از پناهجویان در برابر تبعیض، عدم بازگرداندن پناهجویان به کشورهایی که در آنجا احساس خطر می‌کنند، با پناهجویان متناسب به منافع سیاسی کشورهایی که پناهجویان وارد آن می‌شوند، رفتار می‌گردد. تفاوت برخورد کشور های غربی با پناهجویان افغانستانی در زمان اشغال افغانستان توسط نظامیان شوروی و بعداً در زمان تسلط طالبان که نصفی از نفوس جامعه از ابتدایی‌ترین حقوق شان محروم شده و بخش اعظم از نصف دیگر نفوس جامعه از تبعیض‌های سیستماتیک مبتنی بر تعلقات خونی و سمتی شان به حاشیه رانده شده‌اند گواهی بر ادعای فوق است.

در جریان جنگ اوکراین که تأمین مصارف هنگفت جنگ سطح هزینه‌های جنگی را در کشورهایی که اعلام می‌کردند تا آخرین اوکراینی از اوکراین حمایت می‌نمایند به شدت بالا برده و سطح رفاه اجتماعی به همان تناسب افت کرده و تفاوت طبقاتی عمیق‌تر گردیده است، میزان بیکاری هم افزایش یافته و میزان فقر گسترده‌تر گردیده است. افزایش تعداد میلیونرها و کاهش سطح رفاه جامعه و گسترش فقر می‌رساند که کارگران و مردم عادی جامعه محکوم به پرداخت هزینه‌های جنگ بوده و بر حجم سرمایه‌ی صاحبان صنایع جنگی افزوده شده است. پناهجویان در کشورهایی که پناهنده شده‌اند با ترفند قانونی مثل

آموزش زبان در محل کار در موقعیتی قرار داده می‌شوند که نیروی کار شان را به قیمت ارزان در اختیار کارفرمایان قرار داده و بخش بزرگی دیگری از آنها حتی امکان فروش نیروی کار شان را نداشته و به حال خود شان رها گردیده و به راحتی به‌عنوان عوامل نا هنجاری‌ها در جامعه متهم می‌گردند. نمونه‌های بارز این امر را در کشور های غربی مخصوصاً در آلمان و فرانسه شاهد هستیم. در آلمان مهاجر ستیزی نقش پررنگی در جلب رأی شهروندان در آن کشور تبدیل شده و حتی احزابی را که با معیار های بورژوازی در طیف چپ قرار می‌گیرند در مهاجرستیزی به رقابت با احزاب راست‌گرا واداشته و مهاجرستیزی به شعار های انتخاباتی آنها تبدیل گردیده است. زمینه رشد راست افراطی در جوامع سرمایه‌داری نتیجه مستقیم افت رفاه اجتماعی و تعرض سرمایه بر امنیت اقتصادی کارگران و فرودستان می‌باشد.

در کشور های غربی علاوه بر مشکلات اقتصادی دیدگاه های فیلسوفان مطرح غرب از جمله فیلسوف بورژوازی ایمانوئل کانت نیز بیگانه ستیزی و مهاجرستیزی را مشروعیت می‌بخشد. کانت که یکی از مفاخر عصر روشنگری در اروپا می‌باشد، انسان‌ها را به چهار کتگوری تقسیم نموده است. آفریقایی‌ها از نظر کانت به دلایل ژنتیکی و ساختار تکاملی مغز شان از کمترین توانایی در کسب آموزش و فهم مسایل برخوردار هستند. سرخپوستان در موقعیت کمی بهتر از آفریقایی‌ها و هندی‌ها در سطح بهتر از آفریقایی‌ها و سرخپوستان قرار داده شده‌اند. سفید

میزگرد...

پوستان یعنی اروپایی ها به دلیل انکشاف بهتر مغز و هوش شان برتر از همه جا داده شده و کانت نتیجه گیری می کند که تا رسیدن به مرحله بهتر رشد، آفریقایی ها، سرخپوستان و هندی ها ناگزیر از تبعیت از سفید پوستان هستند و بقیه مردم دنیا جزء از تبعیت قوانین سفید پوستان انتخاب دیگری ندارند. کانت زن ها را هم به دلیل جنسیت شان در مقام پایین تر از مردان دانسته و به تحقیر زنان می پردازد. به عنوان مثال به دلیل عدم باور به توانایی های زنان می گوید کتاب خواندن زنان آنقدر غیرمتعارف است که زنی ریش داشته باشد. و یا این که تصمیم گیری زنان در بسا موارد نه از روی درک و تعقل منطقی آنها که از روی احساس شان می باشد.

این دیدگاه فلسفی غیرانسانی کانت بی تأثیر در تعیین ارزش انسان ها در غرب بر مبنای تعلقات نژادی نیست.

انتخاب دونالد ترامپ به عنوان ریس جمهور در آمریکا که در پرسش تان به آن اشاره شده است، ناشی از بینش فرهنگی بی است که در بستر سرمایه داری ایجاد شده و امکان رشد یافته است. ترامپ چهره بدون نقاب واقعیت سرمایه داری در مرحله بی است که آمریکا از نظر اقتصادی و نظامی دیگر آن برتری قبلی را نداشته بنابراین نیازی به دیپلماسی و پنهان کردن نیت های واقعی شان را حتی با شرکای شان هم نمی بینند. ترامپ به صراحت اعلام می کند که در ازای کمک های نظامی در جنگ اوکراین که دولت آمریکا و نهادهای آن در ایجاد و مهندسی این

جنگ دخالت مستقیم داشته است، از قدرت حاکم در اوکراین می خواهد که باید نصفی از کل درآمد های این کشور از فروش منابع طبیعی و زیرساخت ها و بنادر آن را در اختیار آمریکا قرار دهد. میزان بدهی اوکراین به بازار مشترک اروپا، که می گویند تا آخرین فرد باقیمانده در اوکراین از جنگ حمایت می کنند، هم حدود ده برابر افزایش یافته است. تحقیر زلنسکی در قصر سفید و رویکرد جدید آمریکا در برابر متحدین اروپایی نمایانگر این واقعیت است که جایگاه متجاوز و قربانی، جایگاه دوست و دشمن آن گاه که کسب بیشتر سود مطرح باشد، به آسانی قابل تغییر است.

از این همه می توان به این نتیجه رسید که عامل اصلی این همه ناهنجاری ها نظام سرمایه داری است که برای استمرارش به موجودیت طبقات، بیگانه ستیزی، تولید سلاح، جنگ، استثمار و استعمار نیاز دارد. برای پایان دادن به این نظام وارونه و غیرانسانی بایست هر آنچه به سرمایه داری تعلق می گیرد به زیر کشیده شود. پایان بربریت، تبعیض بر هر مبنایی، رفع ستم بر مبنای جنسیت، رنگ، نژاد، تعلقات جغرافیایی، خفه کردن صدای انفجار بمب و شلیک گلوله، جلوگیری از مسابقات تسلیحاتی، از میان بردن ستم طبقاتی، آزادی عقیده ... همان سوسیالیسمی است که بایست بر خرابه های نظام سرمایه داری قد راست کند.

سوسیالیسم کارگری: تحمیل حجاب و پوشش اجباری یکی از اولویت های وظایف دینی در کشورهای اسلامی است. در اعتراضات زنان از جمله در ایران تحت حاکمیت آیت الله ها زنان به دلیل آنکه حجاب را سیمبولی از حقارت می دانند، آن

را به آتش می کشند. اما در اعتراضات زنان در افغانستان هیچ اعتراضی علیه پوشش اجباری برقع، چادری و نقاب حتی در یک مورد هم مشاهده نشده است. چرا؟

یونس سلطانی: هر اعتراضی ناشی از عدم پذیرش چیزی است که قرار است بر معترضین تحمیل گردد. اعتراضات می توانند ناشی از عکس العمل های گذرا و ناشی از احساسات باشد یا به دلیل درک ماهیت علت ناهنجاری هایی که نمی شود به آنها تمکین کرد متمرکز به مبارزه مستمر برای از میان بردن علت باشد. از این رونوعیت اعتراض ها می توانند متفاوت از هم باشند.

در حال حاضر هم شهروندان ایران و هم شهروندان افغانستان از هژمونی دین که با خشونت در تلاش کنترل بر همه ابعاد زنده گی آنها می باشد در رنج هستند. موقعیت فرودست زنان به حکم سنت های حاکم که از دین مشروعیت می گیرند، آنها را بیشتر از مردان و در معرض ستم مضاعف قرار می دهد. اما نیرو های حاکم با توسل به ارعاب، زندان، شکنجه های روحی و جسمی و حتی قتل زنان نتوانسته اند زنان را از صحنه مبارزات برحق شان بیرون نموده و مبارزه زنان به اشکال مختلف ادامه دارد.

این مبارزات متأثر از شرایط اجتماعی و سابقه مبارزاتی زنان در هر دو کشور تفاوت هایی دارند. در ایران مسیر رشد اقتصادی زمینه بیشتر رشد اجتماعی را میسر نموده و متناسب به آن صف های تضاد های طبقاتی، سیمبول هایی که معرف افکار و جهان بینی هایی متفاوت اند، آشکارتر شده است. بنا بر آن

میزگرد...

اعتراضات مردم آگاهانه‌تر و متشکل‌تر عرض وجود نموده و بیشتر بر ریشه‌های ناهنجاری‌ها متمرکز بوده است. همچنان در عرصه زمانی تقریباً نیم قرن تحمیل استبداد دینی بر مردم در ایران ظرفیت به شدت ارتجاعی و مخرب دین را تجربه کرده اند و می‌دانند که عامل بالفعل رنج‌های بیکران مردم که سبب گسترش فقر بی‌امنی، شکنجه و کشتار و اعدام معترضین گردیده اند، حاکمیت دین، ارکان‌های دینی و جمهوری اسلامی سرمایه می‌باشد.

در افغانستان دین در مقابله با تجاوز ارتشی که نام سوسیالیسم را با خود یدک می‌کشید در عرصه قدرت سیاسی راه باز کرد. تجربه جنگ احزاب اسلامی با دولت جنایتکار حزب دموکراتیک خلق، ماهیت غیرانسانی دین و پوتانسیال شدید تخریبی آن را از نظرها پنهان نگه‌داشت. نقش مساجد که در گذشته تنها درایامی به مناسبت مراسم خاصی و بیشتر برای رفع حاجت از آنها استفاده می‌گردید، به اقتضای نیازهای سیاسی به مراکز کنترل و تعمیم افکار عقب‌گرای شبیه عصر حجر ارتقا یافت. کنترل اجتماعی دین سبب تضعیف مطالبات برابری طلبانه در میان آحاد جامعه گردیده و افکار عمومی را از مسایل ساختاری نظام حاکم منحرف می‌نمود. همچنان موجودیت بنیادهای فکری یک سان میان مراجع دینی و معترضین مانع بزرگی برای یک مبارزه رادیکال علیه حاکمیت دین در افغانستان است. همچنان نیروهای بورژوا ناسیونالیست چپ چه در صفوف حزب

دموکراتیک خلق و چه در نیروهای چپ اپوزیسیون آن، همواره در مماشات با دین عمل کرده و نقد آنها از دین محدود به نقد از رهبران دینی بوده است، نه نقد جوهر دین. ادامه این روند با تأسف کماکان در جریان است.

حاکمیت احزاب اسلامی در طول نیم قرن هم توانسته است تفکرات و بینش دینی را در کوچکترین واحد‌های اجتماعی یعنی خانواده‌ها وارد نمایند. این مسأله سبب می‌شود که زنان همزمان با مبارزه علیه حاکمیت سیاسی یعنی امارت اسلامی طالبان، در سنگرهای خانواده‌گی ناگزیر از پذیرفتن محدودیت‌هایی، از جمله تمکین به پوشش اسلامی شوند و خشونت‌های دیگر علیه شان را که تا قبل از حکومت امارت اسلامی طالبان تا این حد عریان نبوده اند، نتیجه تخطی طالبان از احکام قرآن و سنت محمد بدانند و بر این باور هستند که قرائت زنانه از قرآن می‌تواند شرایط زنده‌گی زنان را بهبود بخشد. این‌ها بخشی از دلایلی اند که معترضین زن در افغانستان در جستجوی راه حل‌های رادیکال برای آزادی زنان نبوده و تصور می‌کنند که صرفن با اصلاح قرائت‌های دینی می‌توانند آزادی زنان را تحقق بخشند. از این رو به نماد‌های حاکمیت دینی که حجاب اجباری یکی از آن‌ها است، حساسیت کمتر از معترضین زن در ایران دارند.

سوسیالیسم کارگری: در این اواخر شاهد شلاق خوردن و قصاص شدن و مجازات‌های اسلامی استیم که زنان و مردان زیادی توسط طالبان بخاطر تخطی از قوانین اسلامی مثل رابطه جنسی خارج از ازدواج یا فرار از خانه وغیره در ملای عام اجرا می‌شود در حالی که ما شاهد پخش ویدیو‌ها و اتفاقات مبتدلی

چون تجاوزات بر زنان و روابط جنسی طالبان با جوانان و کودکان بدون هیچ عکس‌العملی از طرف مراجع قدرت امارت اسلامی طالبان استیم؟ آیا تجاوز و روابط جنسی طالبان باهم جنس و کودکان مطابق و موافق با موازین شرع اسلام است و روابط دیگر شهروندان در مغایرت با اسلام؟

جمال ثاقب: یک بار دیگر به پیشواز هشتم ماه مارچ تداوم چهار ساله ای اسارت‌بار زنان افغانستان تحت اداره دُرّه دار و سنگسار امارت تروریزم طالبانی می‌رویم.

فاجعه استقرار مجدد تروریزم طالبانی به تاریخ ۱۵ اگست ۲۰۲۱ با همکاری ایالات متحده آمریکا، سازمان اتلانتیک شمالی (ناتو) و دیگر شرکای ارتجاعی متطقه ای و فرامنطقه ای جنایت آشکار و واقعیت غیرمعقول است، تکرار و تداوم چهار ساله اسارت زنان افغانستان یعنی مرگ تدریجی انسان و انسانیت.

دلیل برگشت دوباره طالبان به قدرت سیاسی اگر از یک طرف ناشی از مذاکرات سازش کارانه آشکار و پنهان امپریالیزم امریکا با طالبان، تمویل مالی و تجهیز تسلیحاتی آن بود و اما از جانب دیگر نبود یک الترناتیف مناسب و کارا جهت مقابله با این پدیده شوم بود.

طوریکه در این سه واندی سال شاهد بوده‌ایم، یک مجازات برمبنای تفکرات دوره برده‌گی (شریعت ناب محمدی) بر مردم، به‌خصوص زنان تحمیل گردیده است. در زیر سلطه حاکمیت امارت اسلامی طالبان در کنار فقر گسترده چند همسری، ازدواج‌های زیرسن، ازدواج‌های اجباری، بچه‌بازی ادامه در صفحه ۲۲

میزگرد...

و لوات کاری و غیره به وسعت کل جامعه رواج یافته و به نرُم مسلط تبدیل گردیده است؛ اگر موضوع را در یک کلام خلاصه کنیم بی حقوقی اکثریت جامعه، به خصوص نادیده گرفتن حقوق مسلم و انسانی زنان افغانستان، نیمی از پیکر جامعه، نبود قوانین مدنی، بیکاری، مهاجرت‌های اجباری، مهاجرت‌سبزی و ده‌ها و صدها مشکل دیگر موضوعاتی استند که مبارزات پیگیر همه نیروهای مترقی زن و مرد تا پیر و برنا را خواهان است.

جنبش اجتماعی زنان افغانستان با خواسته‌های دموکراتیک، واکنشی است علیه کنش ارتجاعی امپریالیسم ایالات متحده امریکا، افراطیت اسلامی طالبان. هستند بسیار کسانی که عمل کرد طالبان مطالب قرآن و سنت نبوی نمی‌دانند و اسلام خودشان و بقولی اسلام معتدل را بدیلی مناسبی در مقابل نظام طالبانی می‌دانند این افراد یا از اسلام هیچ نمی‌دانند و یا می‌دانند اما واقعیت‌ها را کتمان می‌کنند. دین اسلام از آنجا که با تفکر طالبان هیچگونه تفاوتی ندارد جایگاه زن در دین اسلام و قرآن همان دیدگاه حاکمیت زن ستیز طالبانی است و بس، زن محکوم به مرگ تدریجی، محروم از تمام حقوق انسانی می‌باشد. جایگاه زنان در دین اسلام به هیچ صورتی مخالف و متفاوت با دیدگاه طالبان نیست.

بدون کنار گذاشتن این گونه توهمات و خرافاتی که گریبان‌گیر جامعه مذهب زده افغانستان است روزنه دیگری وجود ندارد. پس اسلام "معتدل" و "به‌روز شده"

نمی‌تواند بدیل مناسبی در تقابل با اسلام حقیقی که امارت اسلامی طالبان آن را در همه اشکال و ابعاد نمایندگی می‌نماید، باشد.

همچنان استند افراد و تشکلات سیاسی بی که موضوع ستم بر زنان را مجزا از پیکر جامعه به بررسی می‌گیرند. تفکر پوپولیستی و اسلام‌پناهی این افراد و تشکل‌ها، که پیامدش در گذشته نیز چیزی جز سواری دادن مجانی به ارتجاع اسلامی و حاکمیت خونبارش نبوده، پیمودن همان راهی است که به قول معروف به ترکستان می‌انجامد و یا هم شلیک کردن تیر در هوأ بدون هدف مشخص.

مبارزه با ستم، تبعیض، استثمار و نابرابری زنان جزء اساسی اهداف برنامه‌ی و مبارزه کمونیست‌ها در چهارچوب مبارزه برای رفع ستم و استثمار و بی‌حقوقی زنان سوسیالیسم است، به این معنی مبارزه برای رفع ستم و استثمار و بی‌حقوقی زنان جامعه افغانستان، که برخی از "عقلا" از چپ و راست، آن را تھی از یک چنین مضمون و محتوایی می‌پندارند. از نظر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون رهایی زنان تحقق سوسیالیسم ممکن نیست و بدون سوسیالیسم رهایی واقعی زنان از بند اجحاف تاریخی و نابرابری بی که در مناسبات کاپیتالیستی نهادینه شده است میسر نیست، نبوده و نخواهد بود.

زخود بیگانه‌گی

تا که در میدان رزم زنده‌گی
شد نهادینه به انسان بنده‌گی
گشته دنیا شام پیدایش به او
رفته خواب از چشم و آسایش ازو
در هریم تنگ غم گنجیده است
در سریر درد سر خسپیده است
ناله اش پر کرده جوف آسمان
شکوه‌ها دارد زدست دشمنان
غم آنیس دیده گریان او
غم قرین ذهن سرگردان او
خود به زندان زخود بیگانه‌گی
دشمنش فرمانده ویرانه‌گی
برده‌دار و مالک و فابریکه دار
حق ربا شد زورمند نقدینه دار
این نظام سود جو و سود کیش
کرده او را دنگ و بیگانه زخویش
تا نگرده واقف از اسرار کار
نام‌هایی داده اند او را به بار
نام مذهب نام میهن نام رنگ
نام مرد و نام زن با نام و ننگ
باش آگه ای جوان تن دراست
فتح و پیروزی نباشد سهل و سست
تا نگرده توده کارگران
واقف از نیروی خود با دیگران
تا نکوبد طبل رستاخیز را
تا نخواهد توده حق خویش را
وضع موجوده دگرگون کی شود
روی سرمایه سیه گون کی شود

ر. پیکار جو - هاند

2012/01/05

15/10/1391

متن سخنرانی سامعه...

اما در جامعه بسته و سنتی‌ای مانند افغانستان، مسأله تجاوزجنسی تابو به شمار می‌آید و با وجود این که زن خود قربانی این توحش است اما این پدیده شنیع مایه سرافکندی و شرمساری زندانیان و خانواده‌های آنان شمرده می‌شود؛ که در بسا موارد زندانیان زن بعد از آزادی برای رهایی از ستم مضاعف خانواده و جامعه، دست به خودکشی می‌زنند، تا بدینوسیله این به اصطلاح لکه ننگ را از پیشانی خود و خانواده‌های شان پاک نمایند.

آماري که توسط یکی از خبرنگاران زن از داخل افغانستان جمع آوری شده است، نشان می‌دهد که از ماه مارچ سال گذشته تا اکنون ۹۴ زن در افغانستان کشته شده‌اند. دلیل مرگ ۳۰ تن از این زنان خودکشی گفته شده است. عوامل متعددی از جمله فقر، بی‌کاری، ناامیدی و آینده مبهم اعتیاد همسران، موارد به اصطلاح ناموسی، ازدواج‌های اجباری و دیگر انواع خشونت‌های خانواده‌گی و خشونت سیستماتیک نظام حاکم دست به دست هم داده تا زنان و دختران افغانستان را تا سرحد خودکشی و خودسوزی بکشاند.

در کشوری که حتی به آرایشگران زن اجازه فعالیت داده نمی‌شود و حمام‌های عمومی زنانه و آرایش زنان منشأ فساد در جامعه دانسته می‌شود، به گشت و گذار زنان محدودیت اعمال می‌گردد، بسیار هم طبیعی است که زنان یک چنین کشوری جزء ناامیدترین و افسرده‌ترین زنان جهان باشند و آمار و ارقام خودکشی زنان در آن سیر صعودی داشته باشد.

در سال گذشته فقر و بلایای طبیعی هم از مردم افغانستان قربانی گرفته است. زنان و دختران اولین قشری هستند که این دو پدیده به آنان بیشترین آسیب را می‌رساند. با آمدن دوباره طالبان در قدرت هزاران زن که تنها نان‌آور خانواده‌های خود بودند، کار شان را از دست داده اند. طبق گزارش شاخص جهانی فقر که در اکتوبر سال قبل انتشار یافت، ۵۸،۹ درصد فقیران در افغانستان را کودکان تشکیل می‌دهند و بیشتر از نیم این کودکان مربوط خانواده‌هایی می‌شوند که پدر ندارند، یا خود و مادران شان تنها نان‌آوران خانواده هستند. بنابر گزارش تیم‌های امدادرسان در مناطق زلزله زده و سیلاب‌زده افغانستان، که در سال قبل به وفور رخ داد، زنان و کودکان قربانیان خاموش و بی‌پناه این حوادث بوده‌اند، که بعد از وقوع این حوادث زنده‌گی شان دستخوش خشونت‌ها و تبعیض‌های گوناگون دیگر قرار گرفته است.

اخراج و برگشتاندن کارگران مهاجر زیر نام (مهاجرین غیرقانونی) در افغانستان هم یکی دیگر از مصایب و بدبختی‌هایی است که به خشونت و تحمیل فقر بیشتر بر زنان و کودکان از جمله کودکان دختر منجر می‌گردد. زیرا در بین این بی‌خانمان‌های برگشتانده شده نه از غذای کافی خبری است و نه از آب صحی آشامیدنی و نه از شرایط و لوازم ابتدایی بهداشتی، دخترانی که در این شرایط قاعده‌گی می‌بینند و یا زنانی که زایمان می‌کنند و یا به سایر مشکلات صحی مواجه می‌شوند، به هیچ کمک صحی دسترسی ندارند. در بسا گزارش‌ها و ویدیو‌هایی ما شاهد فروش کودکان دختر بوده ایم.

فقر و بیکاری و نیاز اقتصادی خانواده‌ها از یک جانب و حاکمیت ارتجاع اسلامی و تقلید از بزرگان دینی از جانب دیگر، باعث رواج گسترده نکبت کودک همسری در جامعه شده است که این چرخه نکبت سبب بروز بیشتر خشونت و فرار دختران از خانواده‌ها شده و زایمان کودکان نیز باعث ازدیاد مرگ و میر دختران خردسال می‌گردد. این در حالی است که به دلیل اعمال محدودیت از جانب رژیم طالبان از کمک‌گران صحی مثل (دکتوران زن، نرس و قابله) خبری نیست و در این اواخر از اثر قطع کمک‌های صحی به کشور‌های مستمند از جانب ملل متحد و امریکا دسترسی به دارو و درمان به خصوص برای زنان خبری نیست.

حربه دیگر طالبان عدم پرداخت حقوق چندین ماهه آن عده محدود کارگران و زنانی است که در مکاتب و ادارات کار می‌کنند و یا متقاعدینی که بیشتر از یکسال است که از پرداخت تقاعد شان خبری نیست، در حالیکه مامورین امر به معروف و نهی از منکر طالبان، بنا به گزارش طالب لیک، به میلیون افغانی در ماه حقوق می‌گیرند.

دوستان گرامی!

اما چنانچه دوستان ما بارها در جلسات یادآور شده‌اند و واقعیت بسیاری از جوامع مصداق این گفته مشهور است: آنجا که ستم است، مقاومت هم است!

زنان در افغانستان هم بعد از تجارب متعدد به این نتیجه رسیده‌اند که فقط مبارزه درمان این همه دردهاست. باید یادآور شد که زنان در افغانستان همیشه در صف اول مبارزه و مقاومت قرار داشته‌اند، اما

زنان در جامعه سنتی مذهب زده و زن ستیز

جمال ثاقب

کشانیده نشود و تداوم اصولی یابد نتیجه مطلوبی در پی خواهد داشت.

هم اکنون هم تلاش های بسیاری در جهت به انحراف کشانیدن این جنبش انقلابی طبقاتی در جریان است. وظیفه سنگین و رسالت تاریخی بر دوش عناصر آگاه جامعه، زنان مبارز و تشکلات سیاسی است تا در سازماندهی انقلابی این جنبش اجتماعی طبقاتی کوتاهی نکنند. هرگونه غفلت در این زمینه مسؤولیت سنگین و اشتباهی جبران ناپذیر خواهد بود.

زمانی که علیه هاله تقدس و مشروعیت بخشیدن مالکیت خصوصی مبارزه میکنیم بورژواها و خورده بورژواها بر ما خرده میگیرند که گویا در امور شخصی افراد جامعه مداخله می کنیم، آیا وقتی خرافات و نظریات ارتجاعی وارد جامعه می شوند می توان آن را امور شخصی افراد جامعه پنداشت؟

ستم، ستمگری و ستم پذیری زیر نام شریعت و سنت نبوی که بر مردم به خصوص زنان افغانستان تحمیل می گردد.

آیا این امر شخصی افراد جامعه است؟ با اطمینان کامل باید گفت نادیده گرفتن حقوق حقه نیمی از پیکر جامعه بمثابة جنایات هولناک ضد بشری و لکه ننگ بر دامن نظام سرمای داری و افراطیت دینی ثبت تاریخ بشر خواهد شد.

قرن هاست که برده گی از جهان رخت سفر بر بسته و اکنون نظام سرمایه داری در جهان حاکم است. اما چرا ادیان و مذاهب که زاده عصر برده گی بودند تا کنون هم به بقای خود ادامه داده اند؟

آیا سکولاریزم بورژوایی توانسته است ادیان را کمرنگ کند؟! چنین تصویری نمی رود. تسلط مجدد طالبان با تبنای ایالات متحده آمریکا، ناتو و دیگر متحدین منطقه ای و فرماندهی های آن یک بار دیگر ثابت ساخت که ادیان وسیله تقدس و مشروعیت بخشیدن به مالکیت خصوصی هستند.

آن چنان که همه ثروت های اجتماعی در تملک و در اختیار نظام سرمایه داری قرار دارد، ادیان هم افزاری هستند در دست و در خدمت این نظام که همواره تولید و باز تولید می گردند.

این تفکر ارتجاعی (طالبانی) بیش از چهل سال تمویل، تدریس و تجهیز گردیده است که بدون مبارزه پیگیر و قاطع علیه آن نمی توان مالکیت خصوصی و این آله استثمار و استعمار آن را بر انداخت.

جنبش اجتماعی زنان برخاسته از بطن جامعه، نمی تواند مجزا از مبارزه طبقاتی پنداشته شود، واکنش این جنبش چه آشکار چه پنهان علیه کنشگری می باشد که جز نظام سرمایه داری جهانی چیز دیگری بوده نمی تواند؛ پس می توان گفت که جنبش اجتماعی افغانستان، ایران و جاهای دیگر آغاز و مقدمه انقلاب علیه نظام سرمایه داری است که اگر این جنبش طبقاتی به انحراف

زن این پیکر اصلی جامعه بشری که هستی جامعه بشری در گرو هستی او است، بدون وجود آن جامعه بشری به انقراض خواهد رفت. زنان همواره در طول تاریخ جوامع طبقاتی تحت ستم بوده و تا زدودن جامعه طبقاتی این ستم و ستمگری همچنان تداوم خواهد یافت و بدون آزادی زن، آزادی در جامعه میسر نخواهد شد.

ستمگری و ستم پذیری در جوامع طبقاتی پدیده اجتماعی منفی ای است که در اثر کثرت استعمال به عنصر عادت مبدل گردیده است، عنصر عادت موضوعی است که در برگیرنده ستمگر و ستمکش می شود. ستمگری و ستم پذیری هر دو مرض واگیری بس خطرناک است. زدودن این مرض واگیر هم مبارزه پیگیر و قاطعی را خواهان است.

ستم، ستمگری و ستم پذیری میراث جوامع طبقاتی است که از عصر برده گی آغاز گردیده و تاکنون ادامه یافته است. از آنجا که ادیان همه زاده عصر برده گی هستند به هیچ صورتی بری از ستم، ستمگری و ستم پذیری نخواهند بود. در جامعه سنتی، مذهب زده و مردسالار افغانستان با رشد غیر متوازن اقتصادی، زنان همواره با ستم مرکبی مواجه بوده و هستند.

با صراحت می توان گفت که هیچ گاهی مبارزه قاطع و پیگیر علیه این پدیده نادرست اجتماعی صورت نگرفته است.

دلایل تاریخی و مادی...

ریشه مادی ستمگری بر زن ادامه همان اساس برده‌گی خانواده‌گی در گذشته است که متاسفانه تا هنوز ادامه دارد، واگذاری وظیفه مراقبت و نگهداری از کودکان به عهده زنان و همچنین به انجام رساندن بخش اعظم کارهای خانه، نتیجتاً منجر به عدم رشد توانایی و گرفتن سهم برابر و کامل زنان در تولید اجتماعی می‌شود. زنان یا به‌طور قطع از شرکت در امور جامعه محروم شده‌اند و یا آنجائی هم که در تولید اجتماعی کشیده شده‌اند وظایف شان بیشتر مربوط و محدود به ساحة فعالیت های اقتصاد خانه‌گی و مهارت هایی در این زمینه بوده است.

سرمایه‌داری از اجتماعی کردن کار خانه‌گی سرباز می‌زند چون به‌طور قطع نمی‌خواهد باعث نابودی ساختار خانواده گردد. خانواده آن ساختار اجتماعی است که از طریق آن ستم بر زنان و جوانان ابدی می‌شود و اصل اساسی برای ادامه حیات سرمایه‌داری به شمار می‌رود. خانواده نقش مهم دیگری را نیز برای سرمایه‌داری بازی می‌کند، خانواده مؤسسه‌بی است که از آن طریق ایدئولوژی و تلقیات مردسالار و سلسله مراتب اهرمی بورژوازی به طبقه کارگر انتقال می‌یابد. خانواده آن ساختار اجتماعی است که دسیپلین، فرمان‌برداری، طرزتلقیات غیرانتقادی، باورهای اقتدارگرایانه و فروتنی در مقابل برتری اجتماعی، مطابق اقتدار پدرسالارانه و ستمگری بر زن در آن شکل می‌گیرد. دیگر این که خانواده با ساختار اهرمی‌اش باعث تضعیف هر نوع مقاومت گردیده و از طریق خانواده

است. بنابراین، براساس رابطه (زن و مرد) می‌توان به قضاوت سطح رشد انسان پرداخت. از خصلت همین رابطه می‌توان پی برد، که انسان به عنوان یک "نوع" تا چه حد انسانی شده است و تا چه حد خود را به منزله انسان درک می‌کند. رابطه زن و مرد، طبیعی‌ترین رابطه یک موجود انسانی با موجود انسانی دیگر است. این رابطه نشان دهنده آن است، که طبیعت انسان تا چه حد انسانی شده و چه اندازه ذات انسانی به یک رفتار طبیعی بدل شده است. رابطه (زن و مرد) نشان می‌دهد، که تا چه حد نیاز انسان، انسانی شده و نتیجتاً تا چه اندازه، انسانی دیگر به نیاز انسان تبدیل شده و تا چه میزان انسان در غنای فردیت‌اش، موجودی اجتماعی است.» (۴)

۱- منشاء خانواده مالکیت خصوصی و

دولت (ف. انگلس، ص ۸۶).

۲- جنس دوم جلد ۱ (سیمون

دوبووار- ترجمه فارسی، ص ۴۵).

۳- آثار فلسفی، جلد ششم (مارکس).

۴- «جنس دوم»، سیمون دوبووار،

(ترجمه: قاسم صنعوی، انتشارات

توس، چاپ دوم، صفحه ۶۸۴)

پدرسالار است که اولین شناسایی جنسی و نقش متفاوت آن‌ها اتفاق افتاده است. ضرب و شتم زنان و کودکان در سازمان خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی وسیله‌ی برای به‌مورد اجرا گذاشتن اخلاقیات ارتجاعی، سرکوب جنسیتی و شناسایی نقش جنسی در خانواده است، «... بورژوازی محافظه کار در رهایی زن خطری می‌بیند که اخلاق و منافعتش را تهدید می‌کند.» (۲) در تمامی جوامع طبقاتی، مذهب و باورهای مذهبی نقش کلیدی‌بی در تداوم ستم بر زنان داشته است. یهودیت، مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و... که بنیاد شان بر ایدئولوژی مردسالار ماقبل سرمایه‌داری استوار است، صدها سال بی‌حقوقی زنان را موعظه کرده‌اند و عملاً باعث نگونبختی و سیاه‌روزی آنان در طول تاریخ شده‌اند. بناءً با نابودی نظام سرمایه‌داری و بدور انداختن ایدئولوژی، تلقیات و باورهای ضدانسانی آن است که می‌توان رابطه انسانی و برابر بین زن و مرد ایجاد کرد، که دیگر کسی را بر کسی برتری نخواهد بود و آن زمان است که انسانیت معنی حقیقی‌اش را در خواهد یافت، به‌قول مارکس که می‌گوید: «رابطه بی‌واسطه، طبیعی و ضروری انسان با انسان، همان رابطه مرد با زن است.» (۳)

«رابطه زن و مرد، رابطه‌ی بلافصل، طبیعی و لازم مابین دو انسان است. در این رابطه طبیعی دو هم‌نوع، رابطه انسان با طبیعت بیان‌گر رابطه انسان با انسان است؛ همان‌گونه که رابطه انسان با انسان، بیان‌گر رابطه انسان با طبیعت و یا موقعیت طبیعی وی می‌شود. از رابطه (زن و مرد)، به‌طور محسوس و ملموسی درک می‌شود که چقدر ذات انسانی با طبیعت عجین شده و چه اندازه طبیعت در ذات انسانی رسوخ کرده



افسانه بکارت

فرزانه "کریمی"

از سیامک ستوده: "در میان هندوها دختر باکره در مراسم و فستیوال هایشان از جمله فستیوال "دورگا پوجا" بعنوان خدای زن مورد پرستش قرار می‌گرفته و این گونه به حفظ باکره‌گی اش تشویق می‌شده است. و از طرف دیگر با مجازات های سختی که برای ممانعت از روابط جنسی قبل از ازدواج وضع کرده بودند از این کار منع می‌شد." این در حالی است که باکره‌گی یک افسانه پوچ است و چیزی جز فشار جامعه زن ستیز بر افکار و روان و تن زن نیست! باکره‌گی یک ارزش نه؛ بلکه ضد ارزش است. یک تابوی بی‌اهمیت، که شخصیت و افکار زن را به یک قطره خون که از واژن بیاید یا نه، تقلیل می‌دهد. با این توضیح که: تحقیقات علمی نشان می‌دهد ۱۵ تا ۲۰ درصد زنان این غشا یا همان تاج واژن را به کلی ندارند، ضمن اینکه بود و نبود تاج واژن هرگز نمی‌تواند نشان از دخول یا عدم دخول باشد.

با نگاهی گذرا به بحث فرگشتی (آنا‌تومیکال) متوجه می‌شویم که در مراحل رشد جنین برای بعضی افراد این پوسته، رفته رفته کنار می‌رود و برای بعضی به صورت بی‌نظم و با اشکال مختلف یک پوسته بسیار کم‌رنگ همجنس‌غشای

جوامع مختلف اشکال مختلفی به خود گرفته و در همه جا ایجاد تروما می‌کند. رفته رفته مالکیت نظام مردسالار و خانواده، تا جایی پیش می‌رود که تن زن به شی‌ناچیز تنزیل یافته و جزء مایملک مرد بحساب می‌آید. سیامک ستوده در این مورد می‌نویسد: "یکی از ارزش های مصرفی زن، به‌عنوان زن و نه نیروی کار یا وسیله تولید مثل، قابلیت لذت‌بخشی جنسی وی بوده است و از این رو دارای ارزش مصرف جنسی بوده و می‌توانسته برای ارضای نیاز های جنسی مرد به کار رود. از همین رو مردی که وی را به‌عنوان وسیله و موضوع سکس می‌خرد می‌بایست مطمئن می‌بود که کالای مزبور قبلاً توسط کسی مورد استفاده قرار نگرفته و به‌عنوان یک جنس مصرف شده و دست دوم به او قالب زده نشده باشد."

ناقص سازی زنان (ختنه) در قبایل آفریقایی که طبق آمار سازمان ملل متحد این عمل بر روی بیش از ۱۳۰ میلیون دختر و زن در آفریقا انجام گرفته است؛ یا "بستن مجرای دختر برای جلوگیری از استفاده غیرمجاز آن" از مصادیق دیگر این سلطه و زورگویی است. تاریخ مملو از این سنت های زننده است، از جمله اینکه در مناطق بومی دین زده رهبر مذهبی (کاهن) اولین کسی بوده است که با دختر به اصطلاح "باکره" رابطه جنسی برقرار می‌کرده؛ باز نقل قول می‌کنم

در ابتدا باید اذعان بداریم؛ کلمه بکارت یک کلمه زن ستیزانه و دخترستیزانه است، وقتی می‌گوئیم بکارت، یعنی آن پرده ضامن باکره‌گی است، کلمه مقابل باکره می‌شود فاحشه. بناً ابتدا باید با این عنوان مبارزه کنیم و قبح بیجا و تابوی غلطی را بشکنیم. مرتبط دانستن وقار و پاکی زنان به این موضوع در واقع کرامت انسانی زنان را زیر سوال می‌برد. از این رو در طول این نوشته، از کلمات مترادف مثل تاج واژن یا نام علمی هایمن استفاده می‌کنم.

تابو بودن هایمن؛ تابو بودن هایمن یک نگاه تاریخی است، یعنی در طول سالیان متمادی مفهومی بنام هایمن به وجود آمده است. مفهوم هایمن ارتباط مستقیمی با فرودستی زنان، کالایی شدن تن زن، مالکیت خصوصی و سلطه پدرسالاری دارد که در طول "شش هزارسال اخیر" با محدود سازی روابط، زن را به برده مرد تبدیل کرده است. داستان از زمانی شروع می‌شود که بشر یکجا نشینی را آغاز؛ و شروع به تولید و حفظ سرمایه می‌کند، ادیان به میدان می‌آیند و عمده بحث شان حول رابطه جنسی زن و مرد می‌چرخد، بنابراین مباحث مالی از جمله؛ مهریه، نفقه و ارث به میان می‌آید این ها با روند انباشت سرمایه برخورد کرده و دساتیر و سنت و فرهنگ های جاهلانه را به وجود می‌آورد. این سنت های جاهلی و زن ستیزانه در

افسانه بکارت

داخل واژن می‌ماند، اشکال تاج واژن می‌تواند مثلی، حلقوی و... باشد که این اشکال عموماً اهمیت خاصی ندارند و تنها اهمیت‌اش این است که هایمن مسدود، بعد از سن بلوغ مانع خروج خون پریود از واژن می‌شود که البته این مشکل با یک عمل جراحی ساده رفع می‌شود به‌صورتی که پزشک این پرده بی‌ارزش را برداشته و اجازه می‌دهد خون پریود از خانم‌ها خارج شود، تا سبب عفونت و کیست و... نشود. محل قرارگیری هایمن ۳ تا ۴ سانتی متر داخل واژن در قسمت بالای تاج واژن است. خونریزی و درد شدید در اولین رابطه جنسی واقعیت ندارد؛ درد و خونریزی رابطه مستقیمی با فورم بدن زن، میزان پیش‌نوازی، دلبستگی عاطفی، چهارچوب امن و تحریک جنسی دارد. عمده پزشکان زنان بر این عقیده اند که خونریزی در هنگام برقراری اولین رابطه جنسی بیشتر به دلیل باز شدن ناگهانی کانال واژن است. این خونریزی ممکن است در روابط مقعدی هم پیش بیاید. بنابراین "پارگی مویرگی" مختص هایمن نیست. گفته می‌شود که میزان خونریزی با بالا رفتن سن در ارتباط است، یعنی هر چقدر سن خانم بالاتر باشد میزان خونریزی کمتر می‌باشد. اگر چه که خیلی از دخترهای کم سن و سال هم ممکن است اصلاً خونریزی نداشته باشند. در واقع نداشتن مهارت کافی جنسی ارتباط مستقیمی با میزان درد و خونریزی و ایجاد تروما دارد، حتی ممکن است بعد از ایجاد رابطه؛ زن تا یک یا دو روز لکه بینی داشته باشد که از نظر پزشکی مشکل

خاصی نیست و این لکه بینی با ترمیم نقاط آسیب دیده خود به خود قطع می‌شود. تأثیر بر شخصیت: مسأله هایمن و ربط دادن بی‌موردش به پاکی دختر، همیشه موضوعی تبعیض‌آمیز و چالش برانگیز بوده است. تأکید بیش از حد خانواده‌ها، دختر را دچار تزلزل شخصیتی می‌کند. او نمی‌داند بدن‌اش در اولین رابطه جنسی چطور خواهد بود و آیا رضایت خریدار را جلب می‌کند یا نه؟! از این رو در طول دوران بلوغ دختر به‌صورت دوامدار میل جنسی‌اش را سرکوب می‌کند تا کالایش را با بسته بندی درست تقدیم پسری کند که "معاینه بکارت" نشده و معلوم نیست باکره هست یا نه! از سویی از طرف دیگران شخصیت دختر مدام در معرض تجاوز و تعدی قرار دارد که این موضوع با موازین حقوق بشری سازگار نیست.

تأثیر بر بستر فرهنگی: فرهنگ هر جامعه بر خواسته از سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و... جامعه است. اهمیت بیش از اندازه به موضوع هایمن (که به لحاظ علمی به هیچ عنوان ضامن اصطلاحاً باکره‌گی نیست) معنا دهی و عمق روابط عاطفی، همدلی و مشارکت و عشق و مهارت‌های ارتباط‌گیری زن و مرد را کم نموده و باعث هرچه بیشتر قراردادی شدن پیوند ازدواج می‌شود. برای جامعه‌ای که استحکام رابطه زناشویی را مرتبط به مسأله هایمن بداند، ابتذال فرهنگی؛ امری قابل پیش بینی است.

تأثیر بروضعیت اجتماعی: "ترمیم بکارت" یکی از جراحی‌های پرطرفداری است که در ایران بیش از سایر کشورها انجام می‌شود. این یک دروغ شاخدار است که صرفاً برای تاجران جراح، درآمد هنگفتی به همراه دارد. با کارگزاری، کیسه‌های خونی کوچک در محل مذکور یا نزدیک کردن دوطرف کانال واژن و بخیه زدن؛ گویا تلاش دارند "دست اول" بودن کالا را (دختر) را به اثبات برسانند. در اینجا اصل صداقت زیر سوال می‌رود و به‌نظر می‌رسد فشارهای اجتماعی روی یک افسانه پوچ، دارد نتیجه برعکس می‌دهد.

به راستی چه می‌شود که با وجود این همه فشارمبنی بر دست نخوردگی و حفظ و مراقبت در یک جامعه، باز پزشکان بفرکردرآمد حاصل از جراحی ترمیم بکارت می‌افتند؟! در حالی که در یک جامعه متمدن افراد وظیفه انسانی و اخلاقی شان می‌دانند که با صداقتی خالصانه وارد پیوند زناشویی بشوند. نه بکارت ساختگی! این جراحی خلاف طبیعت بدن زن است؛ و می‌تواند باعث آسیب‌های جبران‌ناپذیری شود که راه بازگشتی ندارد. از آن گذشته، گیریم که با این عمل خیال مرد راحت شد، اگر صداقتی در بین نباشد؛ آیا می‌شود نبود سایر انواع سکس نظیر Handjob- soft- oralsex و... را تثبیت کرد؟ صداقت مرد کجای این معامله و معادله قرار می‌گیرد؟ آیا علم پزشکی می‌تواند وجود یا

افسانه بکارت

عدم رابطه مقعدی مرد را اثبات کند؟ چه این که لواط جرم‌انگاری شده است و فاعل یا مفعول بودن در این مورد باید بررسی شود. اگر بحث virgin اهمیت زیادی دارد آیا این اهمیت تنها برای زنان است؟! البته بحث آزادی در روابط و حق و تن بحثی مهم است که باید در جایش به آن پرداخته شود، چه اینکه ازدواج پیمانی است از این به بعد.. نه از این به قبل!

هایمن وتوجه فعالین حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان: در طی حاکمیت جمهوری؛ در افغانستان به دلیل حضور ابر قدرت های جهانی و اجرای شوی "برابری" کمیسیون مستقل حقوق بشر سعی کرده بود به این موضوع اهمیت بدهد. با برنامه ریزی و داشتن منابع کاری مشخص؛ سعی کردند از معاینه خودسرانه "تاج واژن" توسط دکتوران به صورت شخصی جلوگیری کنند. تأکید می شده که هایمن انواع مختلفی دارد در تمام انواع، بعد از رابطه جنسی شاهد خونریزی نیستیم. البته اینکه در ذیل خفقان مردسالاری مطلق در افغانستان؛ منع از معاینه چقدر می توانسته به دختران در معرض خطر مرگ یا خودکشی و فرار و قتل، کمک کند؟ جای پرسش اش باقی است. اما تلاش عمومی این بوده که حریم خصوصی افراد حفظ شود و به جز در مواردی مثل ادعای تجاوز جنسی، تجاوز به عنف و... که آنهم توسط طب عدلی و

به صورت رسمی و قانونی انجام می شده است، در باقی موارد این معاینه منع شده بود. فی الحال در افغانستان خبری از حقوق اساسی افراد؛ به ویژه زنان نیست. این تابوی ویرانگر همچنان از زنان و دختران افغانستان قربانی می گیرد. هیچ ارتباط نزدیکی بین جنبش ها و سازمان های جهانی حقوق بشری، عدالت محور، فمینیستی، اجتماعی و زنان افغانستان وجود ندارد. در واقع زنان افغانستان در جغرافیای خاصی ایزوله و حبس شده اند. این وضعیت به صورت جدی قابل نقد است، بنظر می رسد حالا راهی جز آگاهی دهی و تلاش برای بلند کردن صدای زنان افغانستان و قابل دید ساختن شان نداریم. تا باشد درحالی ایده آل صرفاً نتایج علمی، در این مورد بازگو شود.

بررسی چند قطبی...

و مرد، نمی توانند برخلاف امر و خواسته دیکتاتور پایشان را کج بگذارند. در آن صورت رگ غیرت ناموس دار (دیکتاتور) بلند می شود و با تمام قوای در اختیارش می خواهد نوامیس را سر جایشان بنشانند. در واقع در جهان اراده آزادی وجود ندارد. چنانی که بحث حاضر هویدا می سازد مردان و زنان تحت سلطه دین و فرهنگ و دیکتاتور و بسیاری از عوامل دیگر قرار دارند که در واقع اندیشه، حرکت و تصامیم نهایی را مهندسی می کنند. در این صورت چه باید کرد؟

مردان چه باید بکنند؟

آگاهی، آگاهی، آگاهی؛ مردان باید به این نتیجه برسند که: چوپان خوب و چوپان بد وجود ندارد، هیچ دستورالعمل مطلق برای تمام بشریت وجود ندارد. هیچ خوب مطلق برای تمام انسان ها و هیچ بد مطلق برای تمام زمان ها و مکان ها وجود ندارد. اینگونه؛ به بار توافق و تعهد و وفاداری و اخلاقیات در پیوند بی اندیشند نه به دستگیر پوسیده انتقالی...

تا زمانی که آگاهی، سراسری نشود مردان هم قربانیان غیر مستقیم ناموس داری شان هستند. مردان آگاه باید موضع شان را به درستی و مشخص و روشن اعلام بدارند و در عمل نشان دهند که از این محدودیت های ناپهنجار اجباری گذشته اند. سپس مسؤولیت و منافع اجباری شان را واگذار نموده، به زنان حق برابر بدهند. حق برابر نه فقط در ارث... بلکه در تمام ساحات حقوق خانواده و مدنی و تجارت و... نظامی که به انسان آزادی می دهد یک نظام شکوفا کننده است. اگر ارزشی وجود دارد در "انتخاب" است، نه تحمیل.

نان، کار، آزادی

پوشش اختیاری



زن و انقلاب: مارکس و دیالکتیک

به مناسبت روز جهانی زن فصلی از مقاله‌ی بلند "زن و انقلاب: مارکس و دیالکتیک" از لیلیا دی. مونزو - ترجمه‌ی:

روژان مظفری - را به نقل از سایت "کانون پژوهشی نگاه" مطالعه می‌نمایید.

تحلیل مارکسیستی از ستم بر زنان

در سرمایه‌داری جهانی

اگرچه مارکس نظریه‌ای درباره‌ی ستم بر زنان یا چگونگی شکل‌گیری آن تحت نظام سرمایه‌داری نپروراند، اما ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک ابزارهای مهمی هستند که به ما کمک می‌کنند شرایط مادی‌ای را تشریح کنیم که زمینه‌ساز بهره‌کشی بیش از حد از زنان شده‌اند و این بهره‌کشی هم‌چنان ادامه می‌یابد؛ و هم‌چنین مسیر ما را برای حرکت به سوی مبارزه‌ی طبقاتی و رهایی همه‌ی کارگران، از جمله زنان و رنگین‌پوستان، فراهم می‌کنند. واضح است همان‌طور که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، نقش بنیادینی که زنان در رشد آگاهی انسانی ما درون خانواده و در نتیجه به سوی آگاهی جدید ایفا می‌کنند، به این نتیجه منتهی می‌شود که تدوین نظریه‌ی ستم بر زنان در سرمایه‌داری، به ویژه برای انقلاب و توسعه‌ی بدیل سوسیالیستی مهم است. تحقیقات تاریخی فمینیستی در این جا می‌تواند برای درک این مساله بسیار مفید باشد که زندگی زنان چگونه قبل و بعد از استقرار سرمایه‌داری ساختار یافت و چه فرایندهایی به نقش‌های زنان و روابط جنسیتی شکل دادند.

به واسطه‌ی درگیر شدن با رویکرد دیالکتیکی، استثمار زنان تحت

سرمایه‌داری را می‌توان در هر دو حوزه‌ی مادی و ایدئولوژیک - کار و خانواده - تشخیص داد. در مقام کارگر، زنان از طریق تقسیم کار، کاهش دست‌مزدها و شرایط کاری ظالمانه مورد بهره‌کشی بیش از حد قرار می‌گیرند که می‌توان رد آن را در فرایندهای تولید سرمایه‌داری که مبتنی بر هدف انباشت سرمایه و تولید ارزش هستند، جست‌وجو کرد. از آنجایی که نیروی کار زنان به دلیل گروهی از عوامل مادی و ایده‌ای ارزش کم‌تری دارد، از جمله هزینه‌ی بیش‌تر برای کارفرمایانی که متحمل هزینه‌ی مرخصی زایمان و نیاز زنان به انعطاف‌پذیری بیش‌تر به دلیل مسئولیت‌های مراقبت از کودک می‌شوند و هم‌چنین باور دیرپا به جبرگرایی زیست‌شناختی، دست‌مزدها زنان به طور قابل‌توجهی کم‌تر از دست‌مزدها مردان باقی مانده است و باعث شده ایجاد شرایط مادی که این وضعیت را تغییر می‌دهد، دشوار باشد. برای مثال، خانواده‌هایی که فرزندان کوچک دارند و دسترسی کافی به پرستار کودک ندارند، ممکن است نیاز داشته باشند که یکی از والدین در خانه بماند، زیرا گاهی اوقات هزینه‌ی مراقبت از کودک بیش از درآمد آن‌هاست. به‌جز چند استثنا در این شرایط، والدی که درآمد کم‌تری دارد، در خانه می‌ماند و شرایط مادی ایجاد می‌شود که ایدئولوژی‌های سنتی در مورد نقش‌های جنسیتی را دست‌نخورده نگه می‌دارد و

احتمالاً شکاف دست‌مزد جنسیتی را توجیه می‌کند. این شکاف دست‌مزد جنسیتی بنابراین منجر به پدیده‌ای موسوم به زنانه‌سازی فقر شده است که زنان را به ویژه نیازمند اشتغال می‌سازد و در معرض انواع بهره‌کشی و سوءاستفاده در محل کار قرار می‌دهد.

زنان در خانواده نیز مورد بهره‌کشی بیش‌ازحد قرار می‌گیرند که در آن به کار تولیدمثل می‌پردازند؛ یعنی تولید نسل بعدی کارگران و نیروی کار آن‌ها. کار خانگی هم‌چنین شامل مراقبت فیزیکی و عاطفی از کارگران (معمولاً مردان و در برخی زمینه‌ها کودکان کار) می‌شود تا از نظر جسمی، عاطفی و ذهنی بهتر بتوانند به کار مولد خود در روز بعد ادامه دهند. این کار به همان اندازه برای تولید سرمایه‌داری حیاتی است که مشارکت زنان در نیروی کار مزدی. با این حال، از دیدگاه سرمایه‌دار، کار خانگی مستقیماً مولد نیست. در نظر بگیرید زنانی که دو شیفت کار می‌کنند، کسی را ندارند که این کار عاطفی را به آن‌ها عرضه کند.

همان‌طور که توضیح داده شد، برای تحت انقیاد نگاه‌داشتن زنان، به شیوه‌هایی که از فرایند تولید سرمایه‌داری حمایت می‌کند، هر دو حوزه‌ی کار و خانواده با هم اندرکنش دارند. کار زنان (چه مزدگیر و چه بدون مزد) به طور مستقیم و غیرمستقیم از تولید

زن و انقلاب...

سرمایه‌داری در جهت پشتیبانی از انباشت سرمایه حمایت می‌کند و تقسیم کار، آن‌ها را از داشتن ابزار کافی برای به چالش کشیدن این روند به روش‌های گسترده بازمی‌دارد. در واقع، همان‌طور که مارکس اشاره کرد، تقسیم کار اولین شکل مالکیت است که زنان را به مایملک مردان تبدیل می‌کند. دست‌مزد ناچیز زنان، در بسیاری از موارد، آن‌ها را به مردان وابسته می‌کند و قانون و سایر مکانیسم‌های کنترلی در جامعه نیز جنگی علیه توانایی زنان برای خودشکوفایی به راه می‌اندازند و بنابراین ساختاری را حفظ می‌کنند که در آن ستم بر زنان در خدمت هر دوی مردان و سرمایه باشد. اما نکته‌ی جالب توجه این است که دست‌مزد مردان نیز در نتیجه‌ی کاهش ارزش کار زنان و مشارکت نابرابر آن‌ها در کار مزدی، کاهش یافته است. این امر به ویژه در روابط سرمایه‌داری و جنسیتی پنهان است؛ زیرا بالقوه می‌تواند این تصور مفروض را بر هم بزند که ستم بر زنان اساساً به نفع مردان است. اگرچه به طور کلی زنان بیش‌تر از مردان تحت ستم قرار می‌گیرند، مردان فقیر طبقه‌ی کارگر اغلب وضعیت بهتری از زنان ندارند. با این حال، این واقعیت باید زیر ایدئولوژی‌های سرمایه‌داری به خوبی پنهان شود؛ زیرا بالقوه می‌تواند به نقطه‌ای تبدیل شود که مردان و زنان بتوانند حول آن - فراسوی اختلافات جنسیتی - گرد هم آیند و آگاهی طبقاتی‌ای را ایجاد کنند که می‌تواند سرمایه‌داری را نابود کند.

در حالی که این استدلال‌های مارکسیستی وضعیت کنونی ستم بر زنان را توضیح می‌دهند، اما شمار کمی از افراد، فرایندهای

تاریخی را که توسط آن‌ها ستم بر زنان امکان‌پذیر شد، به دقت بررسی کرده‌اند. این غیبت در ادبیات مارکسیستی به فمینیست‌ها این امکان را داد تا رویکرد غیرتاریخی‌ای را اتخاذ کنند که مارکس نسبت به آن هشدار می‌داد، یعنی انتساب ویژگی‌های خاص به طبیعت انسان بدون شواهدی از تغییر شرایط اجتماعی و مادی. در واقع، این رویکرد در میان کسانی رایج بوده است که استدلال می‌کنند ساختار پدرسالارانه به موازات طبقه وجود دارد و اساس آن در موقعیت برتری و قدرت مردان و تمایل‌شان به حفظ آن است. در این‌جا، نقد فمینیستی علیه تمایل زیست‌شناختی زنان به کار تولیدمثل، برای توضیح سلطه‌ی مردان مطرح می‌شود. با این حال، سلطه‌ی که کانون نقد است، پیش‌فرض گرفته می‌شود و نتیجه‌ی آن استدلالی دوری است که روش دیالکتیکی مارکس ما را از آن نجات می‌دهد و آشکار می‌کند که آنچه «طبیعی» می‌پنداریم، همیشه تحت تاثیر نیروهای مادی و ایدئولوژیک است.

با این حال، برخی از منتقدان مارکس و مارکسیسم به ارزش انجام تحلیل ماتریالیستی تاریخی پی برده‌اند و بصیرت‌های مهمی در مورد توسعه‌ی ستم بر زنان ارائه داده‌اند. به عنوان مثال، بسیاری از نویسندگان اشاره کرده‌اند که صنعتی‌شدن، کلید گسترش خانواده‌ی هسته‌ای و تقسیم کار بود. این تغییر در اقتصاد، دست مردم طبقه‌ی کارگر را از معیشت زمین قطع کرد و آن‌ها را به کار مزدی واداشت. این امر، تضاد بسیار شدیدتری را بین زنان طبقات کارگر که لزوماً باید کار مزدی پیدا می‌کردند و زنان بورژوا که در خانه می‌ماندند، ایجاد کرد. با

زن و انقلاب...

است. در این جا، شرایط مادی را می بینیم که به تفسیری دوگانه از زنان و مردان منجر شد؛ با انتظار خانه نشینی زنان. از آن جا که طبقه‌ی حاکم، هنجارها و انتظارات را برای جامعه تعیین می کند، تعریف بورژوازی از زنانگی «عادی سازی» شد و زنان «طبیعتاً» پرورش دهنده، دل سوز، ملایم و ظریف در نظر گرفته شدند، در مقایسه با مردانی که قدرت فرضی و شخصیت تهاجمی شان برای کار در فضای خارج از خانه مناسب تر تلقی می شد.

براون (۲۰۱۳) نشان می دهد که یادداشت های مارکس درباره ی تاریخ زنان و خانواده از دفترچه های قوم شناسی او با این تفسیر مطابقت دارد. یادداشت های او نشان می دهد، تحقیقاتش او را به کشف این نکته سوق داده است که ستم بر زنان در طول تاریخ ویژگی های خاصی به خود گرفته است، ویژگی هایی که با توجه به شرایط خانوادگی متفاوت هستند. در واقع، دفترچه های مارکس به تغییرات در خانواده اشاره می کند، از کلان به پدرسالاری به [خانواده ی] هسته ای که همراه با تغییرات اقتصادی تحول می یابد. به عقیده ی مارکس، تغییرات در نوع خانواده، انزوای زنان را افزایش داد و آن ها را در برابر آزار و اذیت شوهران آسیب پذیرتر کرد؛ چرا که به مردان کنترل بیشتری بر زنان داد و نقش تولیدمثلی آن ها را درون خانواده و سرمایه داری تضمین کرد.

بنابراین، تفسیر مارکسیستی از ستم بر زنان، دیالکتیکی است و بهره کشی از آن ها را هم درون کار و هم درون خانواده و در

حوزه ی تولید و بازتولید به رسمیت می شناسد. تقسیم کار، دستمزدهای بسیار پایین زنان و کار خانگی رایگان آن ها نیروی کار ارزان را برای سرمایه دار تضمین می کند و همچنین زنان را تحت کنترل شدید مردان و خانواده ها نگه می دارد، تا آن چه را که مارکس کالای ویژه می نامید، تضمین کند؛ یعنی تولید و بازتولید نسل بعدی کارگران، از جمله نیروی کار آنان و نگرش ها و ارزش های لازم برای جامعه ای که بر اساس بهره کشی از آن ها به حیات خود ادامه می دهد. اگرچه مشارکت زنان در نیروی کار طی سال ها رشد قابل توجهی داشته است، اما دستمزدهای ناچیز آن ها و ایدئولوژی های مستحکم مبنی بر این که «جای آن ها در خانه است»، زنان را به عنوان مراقب معرفی می کند و مانع تغییر ایدئولوژی های جنسیتی می شود.

کار فدریچی (۲۰۰۴) به بررسی شرایط مادی ای که منجر به استثمار زنان شد، بعد جدیدی می افزاید. او توضیح می دهد که تحت نظام سرمایه داری، زنان نقش «طبیعتاً» خانگی پیدا کردند و بدن در نقش ماشین کار بازتعریف شد. به عقیده ی فدریچی، قبل از این که سرمایه داری به شیوه ی تولید تبدیل شود، زنان زندگی بازتر و جنسی تری داشتند و به آن ها به عنوان افرادی دارای قدرت های طبیعی عشق و تمایلات جنسی (در نتیجه توانایی های فرزندآوری آن ها) نگریسته می شد که می توانست برای سوق دادن مردان در جهت به چالش کشیدن نظم سرمایه داری استفاده شود. در دوران تغییر شرایط اقتصادی، زنان مسن تر به طور فزاینده ای با حصارکشی های اراضی مواجه بودند که باعث شد آن ها برای امرار معاش در خیابان ها گدایی کنند. از آن جایی که زنان مسن تر حامل خاطره ی جمعی دوران

پیشا سرمایه داری بودند، تهدیدی نیرومند برای نظم اقتصادی جدید محسوب می شدند. اروپای غربی جنگ صلیبی علیه زنانی به راه انداخت که به زعم آن ها «ساحره» بودند. این جنگ باعث مرگ صدها هزار زن شد و شیوه ی زندگی آن ها را به آرامی تغییر داد: با سپردن آن ها به امنیت خانه و ایجاد نگرش سرکوب گرانه نسبت به تمایلات جنسی که تداعی های منفی برای زنانی در پی داشت که تمایلات جنسی خود را به نمایش می گذاشتند، تک همسری زنان و تحکیم بیش تر زن در جایگاه بردگی تحت خانواده ی هسته ای. واضح است در حالی که ایدئولوژی های مربوط به زنان و «طبیعت» زنان بخش مهمی از این کشتار بودند، شرایط اقتصادی بود که صحنه را برای شکار ساحره ها و تغییرات متعاقب آن در «طبیعت زنان» مهیا کرد. سوء برداشت مهمی این است، که مارکسیسم اقتصاد سرمایه داری جهانی کنونی را توضیح نمی دهد و فقط از تجربیات زنان لایه های میانی و بالایی طبقه ی متوسط در جهان صنعتی صحبت می کند. این گفته تا حدی صحت دارد؛ زیرا تعداد کمی از مارکسیست ها در دانشگاه درک مارکسیستی متفکرانه ای از ستم بر زنان در جهان «در حال توسعه» داشته اند یا درگیر تحلیل نقش زنان طبقه ی کارگر و زنان رنگین پوست در جهان «توسعه یافته» شده اند. با این حال، به نظر من، این مشکل به خاطر محدودیت های مارکسیسم برای خدمت به مفصل بندی نظری ستم بر زنان فقیر و رنگین پوست نیست. مارکس روشن کرد

بررسی چند قطبی ناموس پنداری

فرزانه "کریمی"

اخلاقیات و پایبندی به تعهدات، صحبت دو جانبه و رسیدن به توافقی خاص صورت نگرفته است، اهرم فشاری از بیرون برای ما زنان هنجارهایی را تعریف کرده و ما مجبور به رعایت شان هستیم. شاهزاده قوی باید در راه حفظ آن هنجارها غیرتی شود، خشمگین شود، لت و کوب کند و در نهایت بکشد...

قتل ناموسی:

آمار قتل های ناموسی با بالا رفتن میزان آگاهی زنان و مطالبه‌گری شان ارتباط مستقیمی دارد. در واقع هرچقدر جدی‌تر برای آزادی بجنگی، خطر در بند شدن ات بیش‌تر می‌شود.

در قوانین اسلامی مجازات قتل عمد، اعدام است. اما برای قتل ناموسی مجازات مرگ در نظر گرفته نشده است. زیرا قانون به نوعی "ناموس‌دار" را حق به جانب می‌داند که از نظم اجتماعی و شرف خودش دفاع کرده است...

آیا ناموس کسی بودن خوب و خوشایند است؟

در این میان افرادی در نقش "قربانی" از ناموس بودن بدشان نمی‌آید، در واقع آنها خودشان هم به ماهیت عملکرد شان پی نبرده اند. این نورم های اجتماعی تبدیل به درونی‌ترین بخش شخصیتی آنها شده است. آن بخش خطرناکی که از شخصیت شان جدا نشدنی است. بحث غیرت، برای

منشاء:

مبرهن است که، منشاء این فشار، دین و فرهنگ و قانون است. در واقع دین به قانون نفوذ کرده است. دین اسلام در جایی زنان را کشتزار مردان معرفی می‌کند و در جایی آنها را به ریحان هایی ظریف و خوشبو تشبیه می‌کند که باید مراقبت و مواظبت شوند. اگر کشتزار مردان بودن را بپذیریم، در آن صورت زن می‌شود یک زمین حاصل خیز و ثابت، در اختیار دیگران که باید بهره بدهد، هرچه بیشتر بهره بدهد بهتر است و این دهقان است که تصمیم می‌گیرد تا چه حد و تا چه زمانی بهره کشی کند. این زمین اگر بایر باشد (یا تصمیم بگیرد حاصل ندهد/ فرزند آوری نکند) بی‌اهمیت و بی‌ارزش است. زن باید از پس نقش کشتزار بودن به خوبی بر آید. در بسا موارد لازم نیست مغز اش را بکار بی‌اندازد تنها باید رجم عالی برای تولید مثل داشته باشد.

اگر ریحان را بپذیریم، زن باید نازک و ظریف و تو دل برو باشد. زن باید خوشبویی و طراوت اش را حفظ کند و منتظر شاهزاده سوار بر اسب سپید بنشیند تا روزی از راه برسد و این ریحان ظریف و لطیف را نوازش کند. شاهزاده به کمک جواز اجتماعی و سنتی و دینی ای که دارد برای زنان خط و مرزی هم تعیین می‌کند خط و مرزی خطرناک که زن در توافق بر سر آن نقش چندانی نداشته است. سر

شاهد خواهید بود که در قسمت هایی از این بحث مردان مخاطب قرار می‌گیرند، به این دلیل است که به حکم دین و فرهنگ، آنها باید ناموس‌دار باشند و در واقع آنها بار تحمیلی ای را به دوش می‌کشند. مردان مقصر واقعی و نهایی نیستند، بلکه نه تنها مردان، که کودکان هم قربانیان درجه دو و سه این ماجرا هستند. ناموس یا همان "نوموس" به معنای قانون و هنجار است.

این موضوع، یکی از مهم‌ترین مسائل در کشاکش جامعه بر سر "تن" است. ناموس یعنی اینکه: انسان بشود یک "چیز" یک شی که کنترل اش به دست دیگران است. سوال اینجاست که آیا خود فرد می‌خواهد "چیز" یا "شی" پنداشته شود؟ یا قوانین و نورم های فرهنگی او را تنها به یک ابژه جنسی تقلیل می‌دهند؟ آیا ناموس بودن یا ناموس‌داری خوشایند است؟ اگر ناموس باشی عفت داری؟ یا اگر ناموس‌دار باشی غیرت داری؟ باج‌گیری عاطفی چیست؟ آیا اختراع "دشنام های جنسی" ربطی به ناموس‌پرستی و غیرت و حساسیت مردان دارد؟ آیا "تفنگ" ناموس است؟ در این نوشته سعی می‌کنم به این موارد بپردازم و باهم برویم به مقابله با "ناموس‌ها" و "ناموس‌داران" ناموس‌دارانی که خود، ناموس دیکتاتوران سیاسی هستند و قدرت هایی آن ها را کنترل می‌کنند که درحقیقت تا زمانی که در خیابان ها، خون جاری نشود؛ این برده‌گی و کنترل به صورت واضح دیده نمی‌شود.

بررسی چند قطبی...

مردان هم همین است. مردان در یک جامعهٔ مریض به آسانی "بی ناموس" یا "بی غیرت" نامیده می‌شوند. آنها هم باید مواظب رفتارشان باشند. در اینجا ما با لحنی مستقل از جامعه و تعریف‌های کلی‌اش از "هنجار" رو به رو نیستیم. جامعه، مردان و زنان شده و برعکس... بنابراین افرادی که از این هنجارها گسست می‌کنند در واقع افرادی استثنائی و نخبه هستند که "زندگی را دانسته اند". در این توانایی؛ نبوغی نهفته است که پایداری و تلاش و ایستاده‌گی می‌خواهد. ایستاده‌گی برای اینکه از سویی قربانی "باج‌گیری" یا "باج‌خواهی" عاطفی نشوی و از سویی آنچه را می‌خواهی بدست بیاوری، خودت به صورت مستقل بدست بیاوری نه زیر پرچم مفهوم ناموس. (باج‌گیری عاطفی یعنی زمانی که افراد در زنده‌گی تان از ترس، اجبار و گناه استفاده می‌کنند)

دشنام‌های جنسی:

سیمون دوبوووار در جنس دوم می‌نویسد: (هواداران فرمول‌های ساده می‌گویند زن چیزی بسیار ساده است رحم، تخمدان، موجودی ماده ... همین کلمه برای تعریفش کافیست. صفت ماده در دهان مرد طنینی دشنام گونه ای دارد ولی مرد از ویژه‌گی حیوانی خود شرمناک نیست. حتی برعکس اگر درباره اش گفته شود که او "نر" است احساس غرور می‌کند، کلمه "ماده" معنایی نامساعد دارد اما نه از آن رو که زن را ریشه‌وار در دل طبیعت می‌نشانند بلکه به این سبب که او را در جنسیت خود محدود می‌کند. این جنس حتی در وجود حیوانات بی‌گناه و معصوم نیز در نظر مرد قابل تحقیر

حتی دشنام، جلوه‌گر می‌شود. قطعاً به خاطر احساس مخاصمت‌آلودی است که زن بر می‌انگیزد با این همه مرد بر آن است که برای توجیه این احساس در زیست‌شناسی دلیلی بیابد کلمهٔ ماده انبوهی از تصاویر در او پدید می‌آورد... تخمک مدور...

نوشتهٔ دوبوووار به صورت عمیق و صحیح تمام جوانب گنگ ماجرا را هویدا می‌سازد، درون فرهنگی که زن ناموس پنداشته می‌شود و ناموس‌داران رگ غیرت‌شان کلفت‌تر از گردن‌شان می‌شود، دشنام‌های جنسی رواج می‌یابد؛ دشنام‌هایی که مخصوص مادر، خواهر و همسر هستند. این دشنام‌ها برای مردان کاربرد ندارند بلکه تنها برای زنان و نوامیس کاربرد دارند چرا که به گفتهٔ دوبوووار "صفت ماده در دهان مرد طنینی دشنام گونه دارد" درون همین فرهنگ، حساسیت روی بدن، رفتار و احساسات زن به مرد و غیرت‌اش ربط دارد. عکس‌العمل مردان غیرت‌نمیده می‌شود و عکس‌العمل زنان حسادت، اینجا مرد اجازهٔ قانونی همزمان ۴ ازدواج را دارد. درون همین فرهنگ مرد قوی است و زن ریحان خوشبو که همزمان قانون حکم قتل‌اش را صادر می‌کند.

آیا تفنگ ناموس است؟

در جریان جنگ‌های خونین مردان، علیه مردان و زنان و حیوانات و اماکن عمومی و... صاحبان اختیار و رهبران، با استفاده از فرهنگ ناموس‌داری تلاش کرده اند سربازان را نسبت به تفنگ‌های‌شان حساس کنند. به آنها گفته اند تفنگ تان ناموس تان است. یعنی اگر قرار است تفنگ‌ات را از دست بدهی بهتر است بمیری. یعنی باید تا سرحد مرگ مواظب

تفنگ‌ات باشی. این در بعضی مواقع بخاطر کمبود سلاح و دسترسی محدود جنگ‌سالاران به اسلحه بوده است. اما در بعضی موارد هم معنای دفاع و ایستاده‌گی تا مرز جان و خون و خونریزی را داشته است. این در حالی است که ناموس‌های واقعی از جهان بی‌خبر، بر اثر ریزش بمب‌ها و اصابت گلوله‌ها جان‌شان را از دست می‌دهند. بسیاری از این ناموس‌داران پی تفنگ‌های‌شان را گرفته اند و راهی مسیرهای طویل و دور شده اند و "ناموس" واقعی‌شان یادشان رفته است و زمانی به فکر اوضاع شدند که تنها با جنازه‌های بی‌جان‌ی رو به رو بوده اند و البته در بسا موارد، چندان اهمیتی نداشته، چون تفنگ‌ها ناموس‌های پُرنگ‌تر و قوی‌تری شده بودند که توانایی شلیک و از پا در آوردن دشمنان را داشته اند. این بحث مرا بیاد قسمتی از کتاب قربانی می‌اندازد، در آن کتاب یک افسر اتریشی در جریان جنگ، گذراش به یک فاحشه‌خانه می‌افتد، در آنجا آلمان‌ها به زنان زیادی تجاوز می‌کنند. افسر می‌گوید: "با دیدن این صحنه احساس کردم نه تنها به این دختران بلکه به کل بشریت تجاوز می‌شود! انگار این متجاوزان همگی نوامیس هیتلر اند. هیتلر بر این‌ها اثر گذاری دارد از راه دور اینها را کنترل می‌کند و مغز و کارکرد‌های‌شان را زیر نظر گرفته، پیوسته دستور صادر می‌کند و دستور هایش باعث از خود بیگانه‌گی این افراد شده است. (در اینجا عیناً جملات کتاب نقل نشده است) چنانی که این افسر تصوراتش را بیان داشته؛ درواقع در حکومت‌های دیکتاتوری، افراد اعم از زن

زن و انقلاب...

که ماتریالیسم تاریخی تلاش برای مستندسازی پدیده‌ها از بدو پیدایش یا توسعه‌ی نظریات کُلی نیست. در عوض، در حالی که ماتریالیسم تاریخی می‌تواند به طور کُلی و جهان‌شمول برای درک فرایندهای زیربنایی و تناقضات ذاتی هر گونه انتزاع مفهومی به کار رود که اغلب ساده‌انگارانه تلقی می‌شود، خاص‌بودگی شرایط مادی توسعه‌یافته در زمان و مکان خاصی منجر به شرایط امکان متفاوتی می‌شود. علاوه بر این، او استدلال کرد که اگرچه می‌توان به وضوح نشان داد که سرمایه‌داری عموماً از نظر تاریخی به دنبال فئودالیسم آمده است، اما بدان معنا نیست که تعیین دقیق زمان شروع یک نظام اقتصادی و پایان دیگری امکان دارد. در واقع، مطالعه‌ی او درباره‌ی تاریخ خانواده نشان می‌دهد که چندین نظام اقتصادی هم‌زمان در بافتارهای مختلف عمل می‌کنند. بنابراین، تجلی ستم بر زنان در میان طبقه‌ی کارگر لزوماً متفاوت با ستم بر زنان کارگر طبقه‌ی متوسط در جهان صنعتی و حتی بیش از آن با زنان طبقه‌ی سرمایه‌دار خواهد بود. برای زنان رنگین‌پوست طبقه‌ی کارگر در ایالات متحده، مسیری که منجر به ستم بر آنها شده است، به طور قابل توجهی با زنان کارگر سفیدپوست تفاوت دارد.

به عنوان مثال، تجربیات زنان سیاه‌پوست از ستم را می‌توان مستقیماً با شرایط مادی دوران کشاورزی مرتبط دانست که تقریباً ۵۰۰ هزار برده را بین سال‌های ۱۶۱۹ و ۱۸۰۷ از آفریقا به ایالات‌متحده‌ی کنونی آورد. (مینتس، [۲۷] ۲۰۱۵) بر تجربیات وحشت‌ناکی که زنان، مردان و کودکان

تحت بردگی تحمل کردند، هرچه تاکید شود، باز کم است. بدون شناخت این تاریخ بسیار متفاوت که خانواده‌های سیاه‌پوست تحمل کردند، صحبت از ستم بر زنان و آرمان‌های برابری و عدالت اجتماعی صرفاً باد هواست. ستم بر زنان سیاه‌پوست در خانواده را بدون در نظر گرفتن این که روابط جنسیتی بین آنها چگونه از سوی صاحبان سفیدپوست مزارع دیکته می‌شد، که تقریباً همه‌ی جنبه‌های زندگی آنها را تعیین می‌کردند، از جمله روابط خانوادگی و رویه‌های تولیدمثل آنها، نمی‌توان درک کرد. در نظر بگیرید که زنان برده به طور متوسط ۹/۲ فرزند به درخواست صاحبان مزارع به دنیا می‌آوردند و مالکان از آنها برای پرورش کودکان بیش‌تری استفاده می‌کردند که به مایملک آنها تبدیل می‌شد. (مینتس، ۲۰۱۵) پاریشیا ویلیامز [۲۸] (۱۹۹۲) در مفهوم «قتل روح»، تصویر چشم‌گیری از میراث درد و تحقیر که دوران برده‌داری بر خانواده‌های سیاه‌پوست به جا گذاشت، ارائه می‌دهد. این مفهومی است که باید برای رهایی زن سیاه‌پوست به آن پرداخت.

شرایط مادی که تجارت برده را توسعه داد، پی‌آمدهای مادی بیش‌تری نیز برای مردان و زنان سیاه‌پوست داشت؛ زیرا آنها پس از رهایی خود نیاز به یافتن کار مزدی در بطن ایدئولوژی‌های نژادپرستانه داشتند که برای توجیه برده‌داری ایجاد شده بود و سپس به تعریف ارزش نیروی کار و دست‌رسی آنها به مشاغل در طی دوران بعدی جیم کرو ادامه داد. (کالینیکوس، ۱۹۹۳) ما هم‌چنان شواهدی می‌بینیم (سرانجام در رسانه‌ها بیش‌تر علنی شد) از این که ظلم به زنان سیاه‌پوست را نمی‌توان از ظلم به مردان سیاه‌پوست و به طور اعم جوامع سیاه‌پوست

جدا کرد که هم‌چنان در معرض وحشت‌افکنی و هدف مرگ و حبس قرار می‌گیرند، بیش از پیش در سنین پایین‌تر از طریق خط لوله‌ی مدرسه-به-زندان در آنچه اکنون به عنوان «بردگی جدید» شناخته می‌شود. (دوبوآ، [۲۹] ۲۰۱۳)

یقیناً ستم بر زنان سیاه‌پوست صرفاً به ضرورت اقتصادی آنها مربوط نمی‌شود، اگرچه نمی‌توان از دست رفتن درآمد را دست‌کم گرفت که با کشته یا زندانی شدن اعضای خانواده در میان خانواده‌های فقیر وابسته به درآمدهای متعدد، احساس می‌شود. با این حال، تجربه‌ی زنان طبقه‌ی متوسط که در نقش نیروی کار ذخیره برای مردان خدمت می‌کنند و این جنبه‌ای از کاهش ارزش نیروی کار و وابستگی متعاقب آنها به مردان است، در جوامع رنگین‌پوست فقیر معمول نیست که بیش از جوامع طبقه‌ی متوسط، مردان غایب، بی‌کار یا بی‌ثبات کار هستند. علاوه بر این، ظلم و ستم به زنان سیاه‌پوست هم‌چنین ناشی از خُسران بی‌معنای عزیزان و فقدان فرصت‌ها، تبعیض و آسیب‌های نژادپرستانه است. تلاش برای پرداختن به ستم بر زنان سیاه‌پوست، بدون پرداختن به ستم بر کُل جوامع‌شان - از جمله پدران، شوهران و فرزندان‌شان - و درک منافع آنها فقط در پیوند با «دست‌مزد برابر» در مواجهه با نسل‌کشی قریب‌الوقوع، پرده از یک جنبش فمینیستی برمی‌دارد که واقعا متعهد به آزادی همه‌ی زنان نیست، چه رسد به آزادی همه‌ی انسان‌ها.

ادامه‌ی این مقاله را در شماره‌ی بعدی دنبال نمایید!

متن سخنرانی کبرا سلطانی در همایش کلاب هاوس به مناسبت روز جهانی زن

معضل نادیده گرفته شدن جنبش زنان در افغانستان و چگونه گی غلبه بر آن

اولا روز جهانی زن را به شما رفقا و دوستان حاضر و تمام زنان زحمت کش و کارگر جهان شادباش می گویم.

دوستان و رفقای ارجمند اجازه دهید تا صحبت های امشب را با طرح این سوال آغاز کنم: جایگاه جنبش زنان افغانستان امروز در کجاست؟

اگر بیاد داشته باشیم اولین صدای اعتراضی بی که علیه استبداد و ستمگری های حاکمیت ارتجاعی طالبان، به خصوص ستم مبتنی بر جنسیت و اعمال اپارتاید در افغانستان فریاد زده شد، صدای اعتراض جسورانه زنانی بود که جلو چشم جهانیان و مدعیان "دفاع از حقوق بشر" و "حراست از حقوق زنان" با خشن ترین سرکوبها روبرو شدند، زندانی و شکنجه شدند، مورد تجاوز، بی حرمتی و محدودیت مطلق قرار گرفتند و در نهایت از جامعه و دخالت اجتماعی کلا حذف شدند.

و امروز بعد از ۴ سال مبارزه جایگاه زنان و جنبش زنان افغانستان در کجاست؟

این در حالی است که نقش پای زنان را در عرصه های مختلف در طول تاریخ در افغانستان می بینیم، جهت معلومات مزید دوستان حاضر در این همایش، باید

بگویم که اولین بار، حدود صد سال پیش از امروز، اصلاحات درمورد زنان در افغانستان توسط تعدادی از زنان بورژوا (ثریا طرزی، اسما رسمیه طرزی و کبرا خواهر امان الله) آغاز شد. از اصلاحات این دوره می توان از جبری شدن تحصیلات دوره ابتدایی برای دختران، لغو تعددازواج، غیرقانونی شدن نکاح دختران زیر ۱۶ سال، ممنوعیت داشتن کنیز خانه گی نام برد؛ و در این دوران برای اولین بار دختران دانشجو برای تحصیلات به اروپا و ترکیه اعزام شدند.

در سال ۱۹۲۰ اولین بار انجمن حمایت از نسوان به خاطر حفظ حرمت زنان در داخل خانه تأسیس شد، نخستین مکتب ابتدایی مخصوص خانم های بزرگ سال و خانه دار به نام مستورات تأسیس شد. در ۱۷ مارچ ۱۹۲۱ نخستین شماره مجله زنان به نام "ارشادالنسوان" منتشر شد. محتوای این مجله در مورد آزادی های نسبی زنان بود که تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت.

در واقع این دوره آغاز سهیم ساختن زنان در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان بود. بیشتر رفورم های این زمان مربوط می شد به زنان طبقات بالا که بیشتر در محدوده دربار باقی ماند، اما با آنهاهم زمینه اشتراک زنان رادر جامعه و حیات سیاسی آن مهیا ساخت، چون افکار جوان و روشن هنوز راه خود را در بین توده های مردم باز نکرده بود و تفکرات ارتجاعی،

مذهبی و قبیلولی بر جامعه حاکم بود؛ عمر این اصلاحات کوتاه بود و به زودی به بن بست مواجه شد.

درین سه سال اخیر که اوج تلاش و مبارزات زنان برای احقاق حقوق از دست رفته شان در مقابل طالبان است، زنان در یک بسیج اجتماعی به صورت خودجوش به میدان آمدند.

جنبش اعتراضی زنان در افغانستان از گرایشات مختلف با وابستگی های طبقاتی و عقیدتی متنوع برخوردار است. یک تعداد این زنان وابسته گی هایی به جریان های اسلام سیاسی و ناسیونالیستی دارند که بیشتر شان از دیدگاه "افغانیت و اسلامیت" دفاع می کنند و هویت زن را حجاب اسلامی تعریف می کنند، خواست ها و مطالبات این گروه از زنان از رفورم های سطحی در قبال زنان، آن هم با در نظر داشت قوانین اسلامی، فراتر نمی رود.

دسته دیگر زنان "لیبرال فمینیست" است که شامل شماری از دختران جوانی می شود که در زمان جمهوریت اسلامی در افغانستان در انجیوها و یا نهادهایی که خود شکل داده بودند، فعال بودند و یا هم در کمیسیون "حقوق بشر" افغانستان یا وزارت زنان و یا قشر مهاجر با تحصیلات و مدارک و تجربیات متفاوت که بیشتر تحت تاثیر نهاد های وابسته به نظام سرمایه داری جهانی و کشورهای غربی از جمله دولت امریکا و متحدانش هستند و از آنها چشم انتظار

متن سخنرانی کبرا سلطانی

رهایی زنان را از وضعیت اسفبار و فلاکت بار حاکم دارند.

در بین این زنان، زنانی با گرایش چپ نیز وجود دارند که از همان ابتدا آگاهانه با شعار نان، کار و آزادی بمیدان آمدند و این تنوع یکی از دلایل ایست که جنبش اعتراضی زنان به صورت متشکل و انسجام یافته و یک دست مبارزات شان را با خواسته های مشخص در مورد حقوق فردی و اجتماعی شان مطرح نکرده اند. متأسفانه با قدرتمند بودن سیاسی و اقتصادی گروه های اسلام سیاسی و لیبرالی آن تعداد زنان و دخترانی که گرایشات شان وابسته به این گروه ها اند بر آورده شدن خواست های شان را از نماینده گان نهادهای ملل متحد و یوناما مثل رزا اوتنباویا یا ریچارد بنت و یا فلان وزیر زن و یا فلان هنرپیشه یا ملالی یوسفزی و سایر زنان قدرتمند و بورژوا انتظار دارند. و یک تعداد این زنان وابسته زیر نام تحلیل گر و کاوش گر امور زنان و غیره در مقابل میدیا های وابسته ظاهر شده و به تحریف خواست های زنان مشغول اند.

نهاد ها و کشور های غربی هم برای دل مشغولی و نوازش جایزه هایی را به زنانی که برای منافع آنها مثبت قرار گرفته اند می دهند، به این خاطر مبارزات جاری این دست زنان چه در داخل و یا خارج از افغانستان بی خاصیت، بی هدف و بی تاثیر می ماند که در حقیقت این یک زنگ خطر است برای مبارزات زنان در درازمدت. این بیماری جنبش های آزادی خواهی و برابری طلبانه را بی خاصیت

و عقیم ساخته است، چون از یک سو همه مصروف مبارزه اند و سرکوب و شکنجه می شوند و تا در بند اند تمام این سلبریتی ها برای شان دادخواهی می کنند و همین که از بند رها شدند هیچ کدام از مبارزات شان برجسته و اثرگذار نشده و خود این مبارزین هم با گرفتن جوایزی تسکین می شوند. و این در حالیست که میلیونها زنیکه در حاشیه ها به سر می برند در پهلوی ستم قانونی شده حاکمیت طالبی در داخل خانواده های شان هم امنیت ندارند، طالبان هر روز زنان را در ملاء عام شلاق می زنند، پدر، برادر و شوهر زنان را سر می برند و یا در زیر پل یا نهر آب و یا گوشه یی از شهر جسد شان پیدا می شود، یا هم خودکشی می کنند. زنان در امارت اسلامی طالبان به فروش می رسند یا با مرد های پیر وادار به ازدواج می شوند؛ زنان در افغانستان حتی از تداوی و بهداشت هم بی نصیب می ماندند. بر اساس یک بررسی از یک کلینیک صحتی در کابل، در مقابل ۸۰ مرد و کودک پسر مریض فقط ۲۰ کودک دختر و زن کمک های صحتی دریافت کرده اند.

اما امروز در آستانه ۸ مارچ قرار داریم و نیک آگاهیم که چگونه زنان کارگر با مبارزات اثر گذار شان این روز را از آن خودشان کردند، به یقین تلاش و فعالیت و مبارزات زنان کارگرسوسیالیست از آن زمان تاکنون، دستاوردها و امتیازات بااهمیتی برای زنان در کل و به خصوص زنان کارگر به ارمغان آورده است که هر یک این دستاوردها امتیازی برای جنبش های رهایی بخش واقعی زنان و حاصل سال ها مبارزات زنان رادیکال و انقلابی است که برای ورود به این عرصه با چالش ها و موانع

گسترده ای در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و صدها مورد دیگر روبرو شده اند. بدون شک، دستیابی به این دست آوردهای عظیم ربطی به پرچم داران سیستم سرمایه داری ندارد، چون سرمایه داری تا جایی که در توان داشته باشد در مقابل هرگونه امتیاز به زنان و مخصوصا زنان کارگر ممانعت به عمل می آورد. چون بورژوازی داوطلبانه حاضر به پذیرش حتی سطحی ترین و ابتدایی ترین خواست ها و مطالبات زنان نیست. مبارزات زنان پیشرو موجب نهادینه شدن بخشی از اصلاحات و رفرم ها در جوامع سرمایه داری غرب است، که امروز ما نتایج آن را می بینیم و از دست آورد های به دست آمده آنها مستفید هستیم.

اگر برگردیم به مبارزات سه سال اخیر زنان در افغانستان که از طریق نهاد ها و کشور های سرمایه داری حقوق شان را می خواهند به دست بیاورند، بی پرسیم که آیا نزد این نهادهای بورژوازی زنان در کشورهای سرمایه داری پیرامونی اسلامی از لحاظ حقوق سیاسی و اجتماعی با زنان غرب یکسان هستند؟ و می توانند نقش فعال در عرصه سیاست و اجتماع داشته باشند؟ جواب نه! است. آمنه محمد نماینده نهاد جهانی حقوق بشر حق مشروع زنان در افغانستان را در چارچوب اسلام در نظر می گیرد لذا برای خانم آمنه و یا رزا اوتنباویا زیاد تعجب ندارد که زن افغانستانی درس نخواند، یا برقع بپوشد، یا کار نکند و یا کودک دختر هفت ساله به حراج گذاشته شود.

روشن است که زنان در کشورهای اسلامی و خاورمیانه در مقایسه با کشورهای اروپایی در عرصه سیاسی و اجتماعی نادیده گرفته

متن سخنرانی کبرا سلطانی

می‌شوند، حتی توسط خود همین زنان بورژوا و مقتدر.

لذا زنان برای کسب آزادی واقعی و رسیدن به رهایی از نکبت‌هایی که جامعه طبقاتی مردسالار و مذهبی بر زنان فقط به خاطر جنسیت شان روا می‌دارد، با تکابه نیروی خودشان و درکنار مردان آزادی‌خواه و برابری‌طلب با مبارزات پیگیر به جای این که به حضور و نقش فعال زن بورژوا یا نهادهای وابسته سرمایه‌داری دل ببندند، تنها از این طریق است که زنان قادر خواهند بود که جایگاه و نقش خود را در جامعه تعریف کنند.

زنان افغانستان با درک واقعیت ستمی که برایشان رواداشته می‌شود و با شناخت بهتر از حاکمیت مستبد دینی طالبی باید برای تامین آزادی فردی شان به انواع مبارزات پی‌گیر بپردازند، که آن چیزی نیست به جز از به دست آوردن حق آموزش، حق کار، حق انتخاب پوشش، آزادی سفر، حق انتخاب همسر و غیره، که با تامین این نیازها زنان مجبور نیستند تا مانند یک کالا مورد خرید و فروش و معامله قرار گیرند و ضمناً تامین این نیازها پیش‌شرط مبارزات زنان برای آزادی اجتماعی و رهایی است.

ولی این مبارزات در افغانستان و کشورهایی که حاکمیت‌های فوق ارتجاعی، سرکوبگر و مردسالار مذهبی سرمایه‌داری موجود است به همین ساده‌گی نیست. زنان کارگر افغانستانی در بیکاری به سربرده هزینه و امکانات ابتدایی زنده‌گی خود و کودانشان را که همانا خوراک و پوشاک و تداوی است ندارند، این زنان

فقط توسط ابزار شریعت و دین در نظام سرمایه‌داری محکوم به ماندن در کنج خانه و اطاعت از شوهر هستند. بند بند هستی جامعه وحشت‌آور سرمایه‌داری آنان را هدف سنگسار و زیر رگبار خشم و سرکوب و جنایت قرار داده است. ولی با تمام این ستم‌ها زنان باز هم قد راست می‌کنند و به صورت آشکار و در خفا برای رهایی خود و جامعه فریاد می‌زنند. این وظیفه نیروهای پیشرو و برابری‌طلب و سوسیالیست اعم از زن و مرد است تا این جنبش را از فضای مه‌آلود و متفرق بیرون ساخته و انسجام ببخشند.

زیرا آزادی زنان در کلیت خود، تنها در جامعه‌ای که امکان ایجاد یک تغییر ساختاری در آن صورت گرفته باشد، ممکن می‌گردد. جامعه‌ای که تضمین برابری کامل میان زن و مرد، تساوی قدرت سیاسی، لغو مالکیت خصوصی و درهم کوبیدن کلیت سیستم سرمایه‌داری می‌باشد. جامعه‌ای که هدف آن بازگرداندن اختیار انسان به دست انسان (مستقل از جنسیت) است.

ما کمونیست‌ها، برخلاف فمینیست‌های بورژوا، آزادی زن را در تقابل با آزادی مرد به‌عنوان رقیب، تعریف نمی‌کنیم. یا به قول رزا لوکزامبورگ ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط با قدرت انقلابی طبقه کارگر که زنان نصف آن را تشکیل می‌دهند و نیم دیگر را تولد می‌کنند زمینه را برای این قدرت مهیا می‌کند، متکی هستیم. آزادی انسان به‌طور عام و آزادی زنان به‌طور خاص، تنها به‌وسیله یک جنبش قدرتمند رادیکال و کمونیستی انجام می‌شود که باید در این مسیر تمامی

ابزارهای ممکنه مبارزه کمونیستی طبقه کارگر را به کار گرفت.

زنده و پاینده باد مبارزات زنان!

آزادی زن پیش شرط آزادی جامعه است!

زنده باد سوسیالیسم!

ممنون از توجه تان

"من زنم"

من، زنم

من سلیطه نیستم

زنم

شیخک پلشت

هرزه چشم بد سرشت!

آنکه دختران تیره بخت را

به قرص نان و سرپناه

در جوار مرقد امام هشتمش

به رختخواب خوک می‌کشد،

سلیطه است!

من زنم

زنم

مادر زمین!

در شکوه آتشی که

گیسوان به باد می‌دهم،

رقص می‌کنم،

چرخ می‌زنم،

شعر باشکوه آفتاب می‌شوم،

روزگار تو سیاه،

عیش تو

تباه می‌کنم

ای فقیه مرده خوار زن شکار!

زن ستیز نابکار!

شعر از حسن "حسام"

متن سخنرانی سامعه ولید به مناسبت روز جهانی زن در

کلاب هاوس

گزارشی در مورد وضعیت زنان افغانستان در سالی که گذشت!

زنان افغانستان سال‌پار همچنان زنده‌گی طاقت‌فرسایی را زیر حاکمیت رژیم قرون وسطایی و زن‌ستیز طالبان گذرانیدند. طالبان به صورت سیستماتیک و هدفمند به اصطلاح با صدور فرمان‌هایی از جانب ملا هبت‌الله، عرصه‌های مختلف زنده‌گی را برای زنان تنگ‌تر ساخته و هر روز بیشتر از گذشته آنان را از جامعه حذف نموده‌اند. وزارت امربالمعروف طالبان که با به قدرت رسیدن دوباره این گروه تروریستی تاسیس گردیده و در محل وزارت امور زنان رژیم سابق مستقر شده است، تلاش می‌کند تا قوانین و مقررات عصرحجری طالبی را با توسل به زور و سرنیزه بر مردم و مخصوصاً زنان در افغانستان عملی نمایند.

دروازه‌های مکاتب و مراکز آموزشی بالاتر از صنف ششم و دانشگاه‌ها به‌طور کل، به روی دانش‌آموزان دختر و زنان مسدود اند. سه ماه قبل طالبان همه انستیتوت‌های طبی زنانه را بستند. این انستیتوت‌ها به‌صورت محدود در بعضی ولایات افغانستان فعالیت داشتند و یگانه امکانی بود برای زنان که در آنجا به تحصیل شان ادامه دهند و زنانی نیازمندی را که زیر تمام تهدیدات و محدودیت‌ها زنده‌گی می‌کنند در عرصه صحت و سلامت یاری رسانند؛ پس از بسته‌شدن دانشگاه‌ها به روی دختران در دسامبر سال ۲۰۲۲، انستیتوت‌های طبی تنها امید زنانی نیازمند به کمک در

افغانستان بود، که آن هم طی یک فرمان مستبدانه دیگر هبت‌الله از زنان گرفته شد و زنان را یکبار دیگر محتاج و ناامید گردانید.

باید یادآور شد که وضعیت دختران دوره ابتدایه تا صنف ششم هم خیلی اسفناک است. آنان هر روز با توهین و تحقیر محتسبان امربالمعروف و پلیس سازمان استخبارات رژیم طالبان مواجه‌اند. طالبان هر از گاهی به صنف‌های درسی مکاتب دخترانه هجوم برده، بر علاوه کنترل لباس و حجاب دختران، قد و اندام آنان را هم بررسی می‌کنند. به دخترانی که اندام درشت و قد بلند دارند، دستور می‌دهند که دیگر به مکتب حاضر نشوند، چون سن شان دیگر مناسب نورم تحصیلی رژیم طالبان نمی‌باشد.

در سال گذشته صدها مدرسه دینی و تعلیم قرآن در نقاط مختلف کشور برای دختران ایجاد گردید، این لانه‌های دهشت‌پروری وظیفه‌ای جز ترویج افکار متحجر، بنیادگرایی و تاریک‌اندیشی ندارند، شوربختانه در آینده نه چندان دور مردم افغانستان همانند گشت ارشاد رژیم جمهوری اسلامی ایران، شاهد حضور محتسبان زن در چهارچوب وزارت امربالمعروف طالبان و سرکوب و ضرب و شتم جوانانی که دست به نافرمانی سیاسی و مدنی بزنند، یا دختران و زنان بی‌حجاب و بدحجاب، و یا دخترانی که بخواهند

خلاف اراده حاکمیت در مکاتب زیرزمینی و آنلاین حاضر شوند، نیز خواهند بود.

سرکوب و شکنجه زنان معترض توسط جنایتکاران طالبی از دیگر مواردی است که در یک سال گذشته کماکان ادامه داشته است. در ۳ جولای ۲۰۲۴ روزنامه «گاردین» گزارشی را به نشر رسانید که حکایت از تجاوز و آزار و اذیت جنسی دختران و زنانی می‌کند که توسط نیروهای وحشی طالبی به جرم نداشتن حجاب شرعی دستگیر و زندانی شده‌اند. به‌عنوان مثال، مارینا سادات دختری بودی که زمستان سال قبل توسط امربالمعروف طالبان بازداشت شد. جسد وی که در میان بوری انداخته شده بود بعداً از یک کانال آب در کابل پیدا شد. آثار شکنجه و آزار جنسی در جسد او کاملاً هویدا بود.

بنا بر گزارشی از میان ۹۰ زن زندانی سیاسی، ۱۶ نفر از آنها در زندان‌های ولایت کابل، فاریاب، سمنگان و جوزجان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند که برخی از آنان باردار شده و چهار نفر نیز به اعدام محکوم شده‌اند.

تعدادی از این زنان بعد از رهایی از زندان طالبان دست به خودکشی زده‌اند. تجاوز و آزار و اذیت جنسی از حربه‌هایی است که رژیم‌های مستبد و زن‌ستیزی چون جمهوری اسلامی ایران و امارت اسلامی طالبان از آن برای گرفتن اعتراف و خرد کردن روحیه زندانیان، مخصوصاً زندانیان زن، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به پیشواز روز جهانی زن

سه سال است که ارزش و منزلت اجتماعی زن در زیر سلطهٔ امارت اسلامی سرمایه در ردهٔ احشام تقلیل یافته است. این بربریت و محرومیت جلو چشم جهانیان و "مدافعان حقوق بشر" بر زنان اعمال می‌گردد و با تأسف بخش زیادی از فعالان جنبش زنان و هم نهاد های سیاسی از لیبرال تا "چپ"، با وجود تجارب زنده و ناگوار همچنان به الطاف قدرت های سرمای داری و نهادهای بین‌المللی دل بسته اند و توهم و ساده‌لوحی شان را در اشکال گوناگون به جامعه و مردم محروم و فرودست از جمله زنان نیز منتقل می‌کنند.

وضعیت دهشتناک جاری، خلاصی جامعه در یک هیأت عمومی و رفع بی‌حقوقی، اپارتاید، نابرابری و ستم مبتنی بر جنسیت، راه حل رادیکال و عمل اجتماعی-سیاسی متناظر بر آن می‌طلبد. کاری که تا همین اکنون قطب‌نمای جنبش‌های اجتماعی، از آن میان جنبش اعتراضی زنان و سایر نیروهای مدعی مبارزه برای تحولات راه‌گشا، نبوده است. جنبش زنان از جمله متأثر از نیروها و دیدگاه‌هایی است که خود پاسدار نابرابری و تفکیک انسان این جامعه بر مبنای ارزش‌هایی اند که زن در آن مقام برابر و همسنگ مرد ندارد؛ این نیروها، احزاب و فیگورهای سیاسی از "لیبرال" تا ناسیونالیست‌های تباری و قومی فعال در جدال سیاسی جاری

جامعهٔ افغانستان ارزش‌ها و بنیان عقیدتی یکسانی با قدرت حاکم دارند.

راه حل انسانی بی که می‌تواند امر رهایی طبقات محروم و فرودست اجتماعی از جمله زنان از وضعیت هولناک کنونی، نفی و دفع نابرابری، تبعیض و ستم جنسی را ضمانت نموده و تحقق آن را ممکن گرداند، آلت‌رناتیو و افق جنبش اجتماعی طبقهٔ کارگر است. این امر اما مستلزم سازمانیابی و همگرایی نیروهای سوسیالیست، برابری‌خواه و پیشرو برای سازمان دادن جنبشی است که به این بربریت و توحش ساخته و بر پا داشته شدهٔ نظام سرمایه‌داری خاتمه دهد.

هشت مارچ روز دادخواهی و اعتراض اجتماعی بشریت آزادی‌خواه علیهٔ سرمایه‌داری، بی‌حقوقی، نابرابری و علیهٔ تمام اشکال ستم اجتماعی بی است که در مناسبات حاکم کنونی تولید و بازتولید می‌شوند و با حمایت این سیستم انسان‌ستیز ادامهٔ حیات می‌یابند. در این روز فریاد آزادی‌خواهی از قید و بند مردسالاری، اپارتاید، ستم و تبعیض در همهٔ اشکال آن از گوشه و کنار جهان از کابل تا تهران و از لندن تا دمشق و هر کجای جهان بلند می‌شود.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان از همهٔ فعالان جنبش زنان، فعالان کارگری و مبارزان کمونیست و مردم آزادی‌خواه می‌خواهد که با حضور در اجتماعات و حرکت‌های اعتراضی به مناسبت بزرگداشت از روز جهانی زن و با اتحاد، همبسته‌گی و همدلی دست رد به سینهٔ نیروها و جریان‌های بزندان که تلاش دارند صفوف ما را بر مبنای تعلق زبانی، تباری و منافع حقیر سیاسی شان متفرق و متشتت سازند. در این

روز باید بار دیگر افق روشن‌رهایی را ترسیم و رو به جامعه اعلام بداریم و برای شکل دادن به ابزار مبارزهٔ متشکل و تحقق آرمان‌های انسانی مان و پایان دادن به بربریت امارت دار و توحش اسلامی سرمایه و سامان یافتن الترناتیو مورد نظر تلاش صادقانه و پیوسته را با تعهد انقلابی ممکن گردانیم. این مهم نه تنها که امروزه ممکن است؛ بل بیش از پیش یک ضرورت اساسی و فوری بشریت برابری طلب است.

فرخنده و گرمی باد روز همبسته‌گی بین‌المللی زنان!

نه به اپارتاید جنسی و مردسالاری!

نابود باد امارت اسلامی سرمایه!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان

سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

۲۶ فبروری ۲۰۲۵؛ ۸ حوت (اسفند)

۱۴۰۳



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 70

March 2025

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

به پیشواز روز جهانی زن

به قدرت سیاسی دست‌یافته اند؛ از جمله امارت اسلامی سرمایه در افغانستان، در کنار تحمیل فقر فزاینده، حقوق انسانی و اجتماعی زنان را کاملاً محدود کرده و آن‌ها را کلاً از دخالت و مشارکت اجتماعی محروم و به حاشیه پستوی خانه‌ها رانده است. این دولت‌ها نه تنها به‌عنوان دشمنان حقوق زنان، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای حفظ نظم موجود و سرکوب جنبش‌های اجتماعی پیشرو نیز عمل کرده و عمل می‌نمایند.

در نظام سرمایه‌داری حاکم، با وجود دست‌آوردهای عظیم بشر، ستم جنسی و طبقاتی در ابعاد وسیعی هم‌زمان بر زنان تحمیل می‌شود؛ اما در افغانستان، این نظام طبقاتی در هیأت «امارت اسلامی سرمایه» با ردای دین به مردسالاری و سنت‌ها و هنجارهای عقب‌مانده و بدوی مشروعیت "آسمانی" بخشیده و نیمی از جامعه (زنان) را به دلیل جنسیت و به اعتبار مبانی عقیدتی اسلام از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و اجتماعی شان محروم ساخته است. بیشتر از

هر روزه و در اشکال متفاوت تولید و بازتولید می‌شوند.

نظام سرمایه‌داری با تحمیل نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی بر طبقه کارگر و اکثریت مردم و با به خدمت گماردن نیروهای راست و فاشیستی جهت پیشبرد و تأمین منافع استراتژیک شان که چیزی نیست به جز انباشت هر چه بیشتر سرمایه و به دست آوردن حد اکثر سود برای تنی چند مالتی میلیاردی، چنان وضعیت دشوار و فلاکت باری را برای اکثر بشریت به ارمغان آورده است که اندکترین پیامد آن در همه کشورهای به ویژه کشورهای نظیر افغانستان چیزی جز تداوم ستم و بی‌حقوقی مضاعف زنان نبوده و نیست. مناسبات حاکم با بهره‌کشی از کار رایگان زنان در خانه، محدود کردن دسترسی آن‌ها به منابع اقتصادی و تقویت ساختارهای پاتریارکال و هنجارهای بدوی ضد زن، به حفظ وضعیت نابرابر و ستم و بی‌حقوقی کامل زنان کمک می‌کند.

حکومت‌های به شدت ارتجاعی و تروریستی، که به مدد و حمایت آشکار بورژوازی جهانی

بشریت برابری طلب و آزادی‌خواه در حالی به پیشواز هشتم مارچ روز جهانی مبارزه علیه نابرابری، تبعیض، اپارتاید و ستم جنسیتی بر زنان می‌رود که نظام سرمایه‌داری جهان را به مخاطرات و مصائب هولناک و جدی‌تری نسبت به قبل مواجه نموده است. نسل‌کشی مردم فلسطین توسط ارتش فاشیستی اسرائیل و با حمایت آشکار امپریالیسم امریکا و متحدان غربی اش، جنگ و کشتار در اوکراین و به قدرت رسانیدن ارتجاع اسلامی در سوریه و تحمیل اپارتاید اسلامی و تداوم بربریت در افغانستان، تنها گوشه و نمونه‌یی از این مصائب و توحشی اند که نظام برده‌گی مزدی بر بشریت تحمیل نموده است. ستم بر زنان در جوامع بشری نه‌تنها ریشه در فرهنگ و سنت‌های پدرسالار دارد، بلکه امروزه زاده و داده ساختارهای اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه‌داری جهانی است که با سلطه آراء و افکار مذهبی و ناسیونالیستی، از جمله اسلام،